

نقش عنصر «حرکت» در حیات بخشی به تصاویر قرآنی و بررسی آن در جزءهای ۲۸ و ۲۹ قرآن کریم*

مریم ولایتی

(دانش‌آموخته کارشناسی ارشد)

M-velayati85@yahoo.com

بتول مشکین‌فام

(دانشیار دانشگاه الزهراء)

چکیده: مسئله مورد تحقیق در این جستار نقش عنصر حرکت در حیات بخشی به تصاویر قرآنی در آیات جزءهای ۲۸ و ۲۹ قرآن کریم به تفکیک آیات مکی و مدنی است. در این‌جا نظریات جامع و علمی برخی ادیبان برجسته متأخر همچون سیدقطب، محمدداود و یاسوف، درباره موضوع یادشده در قرآن را از زوایای گوناگون بررسی می‌کنیم. منظور از حرکت در این‌جا تمام حرکت‌های نهفته و آشکار قرآنی در قالب فعل‌های حرکتی (motion verbs)، حرکت‌های پی در پی (constant motions) و حرکت‌های نشئت گرفته از واژگان و نهفته در دل آن است. این حرکت‌ها می‌توانند قوی، سریع، کند، دایره‌ای، افقی، درونی و ظاهری باشند؛ اما نکته مهم در این نوع از حرکت تأثیرگذاری است، هرچند مخاطب نتواند به ابعاد مکانی یا درونی آن حرکت پی ببرد. بنابراین هدف، آشنایی با برخی تعاریف نظری در ارتباط با حرکت، تطبیق آن‌ها با آیات قرآنی و در نهایت پی بردن به این مطلب است که فعل‌های حرکتی چگونه سبب زنده شدن تصاویر قرآنی و حیات بخشی آن‌ها می‌شوند از این‌رو جستار

*. تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۲/۱۵ تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱/۲۹

حاضر در قالب چند محور کلی از قبیل حرکت براساس جهت، سرعت یا کندی، محدودیت مکان و طبیعت جسم متحرک است و نتیجه‌اش نشان می‌دهد کاربرد افعال قوی و سریع در آیات مکی بیش از آیات مدنی است. آرایه‌های لطیف ادبی همچون تشخیص و تجسیم یکی از ابزارهای مؤثر در تبدیل مفهوم ذهنی به صورت حسی از طریق عنصر حرکت است و از نظر کمی تقریباً در هر دو قسم به کار رفته، با این تفاوت که در آیات مکی شاهد تشخیص‌ها و جسم‌پنداری‌های قوی‌تر و به لحاظ مفهومی عمیق‌تر هستیم که در مجموع همه این‌ها در تناسب کامل با شرایط محیطی جامعه آن روز مکه و مدینه و در راستای تحقق اهداف الهی از نزول آیات در آن دو مقطع زمانی است.

کلیدواژه‌ها: آیات مکی، مدنی، تصویرپردازی هنری، حرکت، حیات بخشی.

مقدمه

در این جستار عنصر حرکت که یکی از ابزارهای مهم تصویرگری و نقش آن در حیات بخشی به تصاویر قرآنی است بررسی می‌شود. برای این کار آیات جزءهای ۲۸ و ۲۹ قرآن کریم را به تفکیک آیات مکی و مدنی‌گزينش کرده‌ایم تا با تطبیق موارد حرکت بر تصاویر موجود در این آیات به نتیجه تقریباً جامع و درخور توجهی در ارتباط با کل آیات قرآن متشکل از همین آیات مکی و مدنی است دست پیدا کنیم.

هدف و ضرورت جستار

هدف از این جستار آشنایی با تعاریف نظری مرتبط با حرکت، استخراج نمونه‌های عینی و تطبیق با آیات قرآن کریم است تا به نتایجی برسیم. ضرورت طرح بحث زمانی آشکار می‌شود که در صدد پاسخ به این سؤال برآییم که راز جاودانگی قرآن چیست؟ و چرا آن‌گاه که خواننده می‌شود مخاطب را از هر نوع که باشد تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ بنابراین صحبت از عامل تأثیرگذاری قرآن است. به اعتقاد سیدقطب راز این جاودانگی و تأثیر همیشگی، در بیان زیبای قرآن و تصویرپردازی‌های آن است. از منظر وی قرآن یک متن ادبی است و متن ادبی ویژگی مهم و تأثیرگذاری دارد: «التعبیر عن تجربة شعورية بطریقة موحية» (سیدقطب، [بی‌تا])؛ بنابراین معتقد است قرآن کریم اولاً از جنس «بیان» است و در ثانی حالت‌های احساسی از جمله ترس، خوشحالی، غضب و ... را به شیوه‌ای تأثیرگذار بیان می‌کند.

نقد مطالعات پیشین

گفتنی است براساس جستجوی نگارنده، پژوهشی که به طور خاص به مبحث حرکت در آیات قرآنی بپردازد، یافت نشد. البته مطالعات جالب و مفیدی در زمینه‌های مشابه وجود دارد؛ مثلاً سیدقطب پیشگام بحث تصویرپردازی به شکل نظام‌مند و رابطه آن با حرکت، کمتر از نیم قرن پیش در کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» هنگام بررسی نظریه تصویرپردازی اش عنصر حرکت را یکی از ابزار بسیار مهم در تصویرگری می‌داند و تا جای امکان به نقش آن در حیات بخشی به تصاویر اشاره‌های زیبایی دارد. به نظر او قرآن ابتدا یک صورت هنری را ترسیم و سپس با استفاده از عنصر حرکت و عناصر هنری دیگر، آن را به تصویری گویا و زنده تبدیل می‌کند؛ طوری که مانند یک صحنه کاملاً زنده به نظر می‌رسد و به این ترتیب تأثیری عمیق بر مخاطب می‌گذارد. از دیگر تأثیرگذاران پس از او محمد محمدداود است که در کتاب «الدلالة والحركة» که در سال ۱۴۲۳ هجری به چاپ رسیده از زاویه دلالتی و معنایی به عنصر حرکت پرداخت؛ به این شکل که با تقسیم فعل‌های حرکتی در قالب گروه‌هایی نظام‌مند همچون حرکت براساس جهت، حرکت براساس محدودیت مکان و ... دلالت معنایی آن‌ها را در متون قدیمی و معاصر بررسی کرده و سپس شاهد مثال‌هایی از قرآن یا ادبیات عرب ذکر کرده است؛ اما از نقش عنصر حرکت در تصاویر قرآنی به طور جدی و خاص صحبتی نشده است. یاسوف نیز به تازگی در کتاب «دراسات فنیة فی القرآن الکریم» انواع حرکت را به لحاظ قوت، سرعت و نوع حرکت همچون دورانی، رفت و برگشتی، عقب و جلو و انواع دیگر معرفی کرده است. بدیهی است که استقصای نگارنده کامل نیست اما سعی کرده تا جای امکان به منابع موجود مراجعه کند.

شیوه تحلیل و تحقیق

روش موردنظر در این جستار به این شکل است که پس از آشنایی اجمالی با مباحثی پیرامون حرکت، تصویر و حیات بخشی، مطالب نظری مطرح شده را به طور عینی به ۹ سوره جزء ۲۸ و ۱۱ سوره جزء ۲۹ قرآن کریم تطبیق دهیم با این هدف که دریابیم کاربرد عنصر حرکت در هر یک، چگونه و با چه کیفیتی است. از بین آیاتی که بررسی شدند، حدود ۱۷۰ آیه در شمار آیاتی است که مرتبط با بحث بوده و همگی نوعی از حرکت را دارند. گفتیم که تقسیم‌بندی محمدداود بر مبنای محدودیت مکانی حرکت (انتقالی - موضعی)، جهت حرکت (رفت و برگشتی، بالا و پایین، چپ و راست)، قوت حرکت و سرعت آن است. سیدقطب نیز فعل‌های حرکتی را در چهار قالب سامان داده است: حرکت موجود در «معانی ذهنی و حالات درونی»؛

حرکت تخیلی حاصل از واژگان؛ حرکت‌های سریع و پی‌درپی و حرکت شیء ساکن، اما به مباحث مورد نظر محمدداود توجه چندانی نکرده است. یاسوف نیز انواع حرکت را در قالب حرکت‌های قوی و سریع، حرکت‌های دایره‌ای و حرکت‌های کند معرفی کرده است. اما شیوه انتخابی این جستار تلفیقی از ساختار مباحث سیدقطب، یاسوف و محمدداود است. حتی مبنای تقسیم‌بندی عناوین نیز تلفیقی از مباحث هر سه کتاب است. مثلاً حرکت براساس جهت یا قوت از جمله مباحثی است که هم محمدداود و هم یاسوف هر دو به آن توجه دارند؛ اما مثلاً حرکت براساس طبیعت جسم متحرک مطلبی است که بیشتر برگرفته از نظریه سیدقطب است و در عین حال حرکت براساس محدودیت مکان از مشخصه‌های کتاب محمدداود است. در تحلیل مطالب نیز از نظریات ترکیبی هر سه نفر استفاده می‌کنیم.

فرضیه‌های پژوهش

فرضیه‌های این جستار عبارتند از:

۱. انواع متنوع حرکتی از جمله قوی، سریع، کند، دورانی و رفت و برگشتی در آیات قرآن به چشم می‌خورد و اقسام آن محدود به موارد خاص نیست هرچند کاربرد افعال قوی و سریع در سوره‌های مکی بیشتر است.
۲. در آیات مکی شاهد بخش وسیع تری از کاربرد قاعده جسم‌پنداری (تجسیم) و استعاره‌سازی در تصاویر قرآنی هستیم.
۳. یکی از هدف‌های مهم آیات مکی تأثیرگذاری است، بنابراین در این آیات با استفاده از قواعد تجسیم و تشخیص، تصاویر قوی‌تر و زنده‌تر هستند و با تحریک تخیل، مفهوم ارائه شده، ملموس‌تر و واقعی‌تر ظاهر می‌شود و در نتیجه تأثیرگذاری به او خود می‌رسد.

مفاهیم کلیدی جستار

۱. تصویر

تصویر تعریف‌های مختلفی دارد.^۱ به نظر می‌رسد تصویر طرح‌واره‌ای مشخص با ویژگی خلق هنری یک مفهوم عینی و تثبیت آن در ذهن است. در مجموع عنوان کلی «صورت» یا «image» مناسب‌ترین تعریف برای بحث ماست. از میان ادیبان قدیم و جدید و یا حتی عرب و غیرعرب افرادی همچون جرجانی، مارک جانسون (جانسون ۱۹۸۷: ۱۰۶) و دیگران به تصویر و تأثیر آن توجه داشته‌اند.

۱. نک. خالدی ۱۴۰۹: ۸۷؛ قضاة ۱۴۰۸: ۴۳؛ دهمان ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۰۲، ۱؛ راغب ۱۴۲۴: ۱۹ و ابن کثیر ۱۴۱۲: ج ۴،

از نگاه سیدقطب نیز تصویر ابزار خاص و برتر در اسلوب بیانی قرآن است. یعنی بسیاری از معانی ذهنی و مفاهیم والا با استفاده از تصاویر محسوس و خیالی ترسیم می‌شود، سپس با کمک ابزارهای مشخص^۱ به این صورت‌های ترسیمی حیات و حرکت می‌بخشد (سیدقطب ۱۴۱۵: ۳۶). سیدقطب می‌گوید: «تصویر هنری در قرآن تصویری آمیخته با رنگ، حرکات و موسیقی است و در بسیاری موارد نیز از گفت‌گو، آهنگ کلمات، نغمه عبارات و سجع جملات برای گویا کردن تصاویر بهره می‌برد؛ طوری که چشم و گوش، احساس و تخیل و فکر و وجدان را از خود بی‌خود می‌کند. ویژگی بارز این تصویر کاملاً زنده بودن آن است» (همان: ۳۷).

۲. حرکت

گفتیم حرکت یکی از عناصر گویایی و حیات و هرچه بیشتر تصویر است، زیرا حرکت در واقع بیان حقیقی حیات است؛ یعنی هر موجود زنده و هرکاری حرکت دارد. مفهوم حرکت در تعاریف کتاب‌های لغت «ضد سکون» است. این کلمه دلالت وسیع و معانی گسترده‌ای دارد، از این‌رو به وجودی معین صرف‌نظر از دیگر عناصر کائنات اختصاص نمی‌یابد. برای حرکت‌های متفاوت الفاظ مختلفی وجود دارد که نشان‌دهنده ریتم آن حرکت است؛ از جمله زمان آن حرکت، مکان حرکت منشأ و منبع حرکت و همچنین محیطی که حرکت در آن انجام می‌شود مانند هوا، زمین و آب؛ از این‌رو فعل‌های دال بر حرکت نیز با تعدد این ویژگی‌ها و خصوصیات و تفاوت درجه و رتبه آن‌ها بسیار متعدد می‌شود (محمدداود ۲۰۰۲: ۳۶).

۳. حیات‌بخشی

برای فهم این که عنصر حرکت چگونه به حیات و زنده کردن یک پدیده کمک می‌کند ابتدا باید توجه داشت حرکت هم برای شیء متحرک با لذات مطرح است و هم برای شیئی که قابلیت تحرک ندارد و ساکن است. در هر تصویر آمیخته با حرکت باید بررسی کرد آیا جسم موردنظر در اصل متحرک است یا این که نیاز به یک نیروی محرک خارجی دارد؟ بدیهی است حرکت برای جسمی که تحرک در ذات آن است چنان مزیتی نیست و تأثیر عمیقی ندارد؛ اما برای جسم غیرمتحرک قابل توجه است و به کلام زیبایی و حیات خاصی می‌بخشد

۲. یکی از این ابزارها تشخیص یا حیات‌بخشیدن به اشیای جامد از طریق نسبت دادن خصوصیات انسانی به آن‌هاست طوری که خود به خود قادر به انجام امور بشری باشند و یا تجسیم که به معنای مجسم نمودن هنری امور معنوی در قالب اجسام محسوس و قابل مشاهده است طوری که خواننده بتواند هیئت یا جسمی ملموس را به شکل خیالی برای آن مفهوم ذهنی ایجاد و آن را در ذهن خود تصویر کند.

و مخاطب را به تأمل در جنبه‌های حرکتی آن وامی‌دارد. در این موارد می‌گویند که از جسم پنداری (تجسیم) استفاده شده است، یعنی ابتدا برای شیء ساکن جسمی فرض و سپس حرکت جسم متحرک به آن نسبت داده می‌شود، در نتیجه قوه تخیل مخاطب تحریک می‌شود تا صورت حسی و ملموس آن را همراه با حرکت و بالطبع به طور زنده در ذهن خود حاضر کند تا قدرت تأثیرگذاری بیشتر شود. مثلاً استفاده از فعل حرکتی «مشی» به معنای «انتقال ارادی از مکانی به مکان دیگر» در آیه کَلَّمَا أَوْهَاءَ لَهُمْ مَسْجُودًا فِيهِ (بقره: ۲۰) برای انسان که راه رفتن جزو ذات اوست چندان قابل توجه و تأثیرگذار نیست و جنبه هنری و تخیلی ندارد؛ اما اگر همین فعل برای راه رفتن معنوی به کار رود، زیبایی شگفتی به همراه دارد و بَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ (حدید: ۲۸) که مراد از آن زندگی در نور ایمان است نه این که در عالم واقع راه رفتنی انجام شود (قرشی ۱۳۷۱: ج ۶، ۲۶۰) و یا در آیه دیگر تصویر خیالی قدم زدن خداوند را شاهدیم: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (فرقان: ۲۳)، گویا خداوند جسمی دارد و یکی از ویژگی‌های انسان یعنی قدم زدن به او منسوب شده تا به این وسیله قوه خیال تحریک و صحنه زنده‌ای به کمک ابزار ادبی جسم پنداری (تجسیم) و تشخیص و حرکت‌های ثانوی ناشی از آن درک شود.

مؤلفه‌های معنایی مرتبط با فعل‌های حرکتی

ویژگی‌ها و مؤلفه‌های حرکت عبارتند از:

۱. مکان (space)^۱ شامل عام و خاص است، مثلاً حرکت‌های موضعی یا غیرانتقالی در یک فضای خاص و محدود انجام می‌شوند مانند حرکت‌های موجود در واژه‌های التفات (کج کردن، متمایل کردن)، التوائ (خیم کردن، پیچ دادن) و مطّ (کشیدن، گسترش دادن)؛ اما حرکت‌های انتقالی باید فضایی عام را طی کنند، مانند مشی، جری، سعی و انتقال؛ مثلاً فعل‌های ساخته شده از «جری» حرکت مطلق دارند و در کتاب‌های لغت قدیم به معنای عبور سریع هستند (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده ج ری). عبور کردن هم نیازمند مکانی عام برای انتقال از یک نقطه به نقطه دیگر است. در قرآن کریم نیز این معنا آمده است وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا (یس: ۳۸) (محمدداود ۲۰۰۲: ۳۹ و ۴۰).

۱. این نوع بحث درباره فضا در زبان‌شناسی شناختی، تحت عنوان استعاره مکان و حرکت و نیز در معناشناسی زایشی در بررسی فعل‌های حرکتی آمده است (ن.ک صفوی ۱۹۷۹: درآمدی بر معنی‌شناسی، فصل آخر).

۲. سرعت (speed)، سرعت ادای حرکت به نسبت زمان مورد نیاز برای انجام آن حرکت سنجیده می‌شود؛ مثلاً مشی با جری به خاطر اختلاف سرعت‌شان متفاوت هستند. مشی حرکتی است که نسبت به جری زمان بیشتری را دربرمی‌گیرد (همان).
۳. جهت (direction) و خطر سیر (path)، شامل روبرو یا مستقیم (آتی، جَاء، سعی)، بالا (عَرَجَ)، پایین (نَزَلَ)، کنار، پشت (أَدْبَرَ)، منحنی یا دایره‌ای (طاف)، رفت و برگشتی (یترَدَ) و بدون جهتی خاص (نفض) است. بی‌شک تصور جزئیات یک صحنه تصویری که جهت حرکت نیز یکی از آن‌هاست، می‌تواند قوه خیال مخاطب را بیشتر تحریک کند. از طریق خط سیر یا مسیر حرکت نیز می‌توان حرکت‌های مستقیم و منحنی را از یکدیگر تشخیص داد. این ویژگی مکمل ویژگی جهت است (همان).
۴. محیط یا زمینه (ground)، مثلاً محیط آب برای انجام حرکت‌های فرو رفتن، شنا کردن و ... مناسب است یا محیط هوا برای پرواز کردن و به همین ترتیب محیط‌های دیگر (همان).
۵. طبیعت جسم متحرک (nature of gradient)، گفتیم این مورد ناظر به ویژگی استعاره‌سازی و تجسیم است و بر نوع حرکت اثر می‌گذارد. اجسام زنده به خاطر حرکات ذاتی، از جمادات و شبیه آن‌ها متمایز می‌شوند، طوری که در جمادات جسم متحرک نیازمند نیروی محرک خارجی است (محمدداود ۲۰۰۲: ۳۹). مثلاً راه رفتن در ذات انسان یا هر موجود زنده دیگری است؛ اما اگر سنگ بدون حرکت یا نیروی خارجی و خود به خود حرکت کند، بحث استعاره و تجسیم مطرح می‌شود (همان).
۶. نیرو (power)، قوت در نوع حرکت اثر می‌گذارد، چه بسا حرکت قدرتمندی که نیازمند نیروی قدرتمندتری نسبت به یک حرکت ضعیف است. این ویژگی (نیرو) بسیاری از افعال حرکتی را از سایرین متمایز می‌کند مثل دفع (هل دادن، دور کردن) و ضرب (زدن، کوفتن) در مقابل مسح (دست کشیدن) و ربت (نوازش کردن) (همان).
۷. شیوه ادای حرکت، نمودن یا جنبه (aspect) که در موقعیت‌های مختلف نمایش داده می‌شود. شیوه‌های متفاوت دیدن جنبه‌های درونی و جسمانی ناشی از یک موقعیت (بویج ۲۰۰۵: ۱۳۴-۱۳۶) است. شامل حرکت‌های تکراری مثل مشی و جری، حرکت‌های غیرتکراری که تنها یک بار انجام می‌شوند مثل التفت، وقف، جلس و ...، حرکت‌های مرکب که یک حرکت واحد از چند حرکت جزئی تشکیل می‌شود مثل مُلَاكَمَة (مسابقه مشت‌زنی یا بوکس)، مصارعة (کشتی)، گُره‌القدم (فوتبال) و ... همچنین حرکت‌های انسیابی که عبارت از استمرار حرکت به صورت نظام‌مند و هماهنگ است، این ویژگی در حرکت‌های هدفمند دیده می‌شود مثل العدو (دویدن، تاختن)، الوئب (جهیدن)، القفز (جستن، جهیدن) (محمدداود ۲۰۰۲: ۳۹).

نگاهی به افعال حرکتی دو جزء ۲۸ و ۲۹ قرآن کریم

الف) حرکت براساس جهت

۱. حرکت به سمت بالا

رفع

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (مجادله: ۱۱).

در این جا برای تصویرگری معنای ذهنی «رفعت مقام مؤمنین» از اسلوب خیالپردازی حسی در قالب «فعل حرکتی» استفاده می‌شود. استفاده فعل «رفع» در حرکت‌هایی است که در آن‌ها ویژگی جهت نقش بارزی دارد، طوری که دلالت بر حرکت شیء به سمت بالا دارد. شاهد مثال قرآنی آن ناظر به رفعت مقام و شرافت منزلت عبارتست از: بل رفعه الله الیه (نساء: ۱۵۸) (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ج ۱، ۳۶۱). این فعل علاوه بر حرکت شیء به سمت بالا بر برخی معانی که در آن‌ها نیز حرکت نهفته است دلالت دارد: یکی حمل شیء به سمت بالا که تفاوت آن با حرکت شیء به سمت بالا در نیاز شیء به یک نیروی خارجی است و دیگری تغییر مکان شیء از جایی به جای دیگر است (محمدداود ۲۰۰۲: ۱۷۴-۱۷۶). منظور از رفع مؤمنین در این آیه، رفعت و مقام معنوی ایشان است؛ اما از این واژه استفاده شده تا به کمک تحریک قوه خیال مخاطب، نشان دهد که مؤمنان به خاطر اطاعت از رسول خدا(ص) و عمل به دانشی که به آن‌ها عنایت شده به چنان مقامی می‌رسند که گویا از زمین به عرض رفته و نزد خداوند و در بهشت عدن او ساکن می‌شوند. چنین صحنه‌ای به یاری حرکت نهفته در آن کاملاً زنده و گویا به نظر می‌رسد. همچنین استفاده از واژه «درجات» تصویری از نسبی بودن علم و مراتب آن را به طور ملموس نشان می‌دهد و صحنه خیالی را تصویر می‌کند که انگار علم نردبانی است عالم پله‌های آن را یکی یکی طی می‌کند تا به پله آخر و مرتبه نهایی دست پیدا کنند.

حمل

این واژه دو دلالت مادی و معنوی دارد. دلالت مادی آن در کتب لغت به معنای بلند کردن یک شیء مادی و ساکن از روی زمین است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۵۷). بنابراین نوعی حرکت دارد و یکی از ویژگی‌های دلالتی آن استقرار شیء پس از بلند کردن است (محمدداود ۲۰۰۲: ۱۷۳-۱۷۴). در قرآن کریم نیز به این معنا به کار رفته است و تحمل أُنْقَالِكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لِّم تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ (نحل: ۷). اما در آیه پنجم سوره جمعه مثل الذین حملوا التوریه ثم لم يحملوها شاهد دلالت معنوی این واژه هستیم. آیه می‌فرماید: مثل آن‌ها که تورات را حمل ولی خلاف آن عمل کردند همچون حماری است که بار کتاب‌ها بر پشت کشد و از آن هیچ

نفهمد و بهره نبرد، و منظور از این که فرمود: «مثل آن‌هایی که تورات بر آنان تحمیل شد» به شهادت سیاق این است که تورات به آنان تعلیم داده شد، و مراد از این که فرمود «ولی آن را حمل نکردند» این است که به آن عمل نکردندش، ذیل آیه هم که می‌فرماید بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ مُؤِيد و شاهدی بر این معنا است. لذا خدای تعالی برای‌شان مثلی زد، و آن‌ها را به الاغی تشبیه کرد که کتاب‌هایی بر آن بار شده و خود آن حیوان هیچ آگاهی از معاریف و حقایق آن کتاب‌ها ندارد، در نتیجه از حمل آن کتاب‌ها چیزی جز خستگی برایش نمی‌ماند (طباطبایی [بی‌تا]: ج ۱۹، ۲۶۶). بنابراین استفاده فعل «حمل» در این جا برای تورات که یک شیء مادی و به خودی خود ساکن است و قابلیت تحرک ندارد به معنای بلند کردن آن نیست، بلکه منظور آیه عمل نکردن به آیات الهی در تورات است. در عبارت وَ حُمِّلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ (حاقه: ۱۴) واقعاً این‌طور نیست که این دو پدیده طبیعی یعنی زمین و کوه‌ها مثل باری بر دوش حمل شوند؛ زیرا این دو شیء قابلیت تحرک ندارند و به ظاهر ساکن هستند؛ بلکه منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آن‌ها احاطه می‌یابد؛ یعنی اراده الهی با مسلط شدن بر این‌ها سبب نابودی و در هم پیچیدگی‌شان می‌شود. بنابراین در این تصویر برای تحریک تخیل از اسلوب تجسیم بهره برد و کوه‌ها را تبدیل به بارهایی کرده است که قابلیت حمل بر دوش را دارند. آیه وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا و يحملُ عرشَ ربك فوقهم يومئذ ثمانية، «و فرشتگان در پیرامون آن ایستاده عرض پروردگارت را آن روز هشت نفر حمل می‌کند» (حاقه: ۱۷) نیز این‌گونه است. از ظاهر کلام خدای تعالی برمی‌آید که عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد، همچنان که از ظاهر آیه زیر هم این معنا دیده می‌شود که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ (مؤمن، ۷). در این جا واژگان حرکتی در آیه یازدهم سوره حاقه نیز به کار رفته اما با این تفاوت که مفعول آن انسان است نه یک جسم ساکن إنا لما طغنا الماء حملناكم فی الجاریه.

قوم

درباره آیات اول تا سوم سوره مزمل ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ. قُمْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نَفْثَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا﴾ سیدقطب بر این باور است که این ندا، دعوتی آسمانی و صدای خداوند بلند مرتبه است که می‌گوید «برخیز برای آماده شدن امر عظیمی که در انتظار توست و سختی‌های فراوانی که پیش‌رو داری، برخیز برای تلاش، خستگی، سختی، رنج و مشقت که زمان راحتی و آسایش به پایان رسیده است» (سیدقطب ۱۴۱۲: ج ۶، ۳۷۴۴). این ندای آسمانی در قالب تصویری که به وسیله قوه خیال ترسیم می‌شود: یعنی صحنه برخاستن رسول خدا(ص) در نیمه‌های شب با

ندای آسمانی در حالی که جامه به خود پیچیده، واقعاً شگفت‌انگیز است. قام به معنای بلند شدن از جمله افعال حرکتی موضعی است که در آن عملی در لحظه‌ای اتفاق می‌افتد اما پایان نمی‌یابد بلکه ادامه پیدا می‌کند بنابراین در شمار فعل‌های لحظه‌ای - تداومی است (وحیدیان کامیار ۱۳۷۱: ۷۵). استفاده این فعل در این جا، حرکت برخاستن رسول خدا در نیمه شب را به طور زنده به ذهن متبادر می‌کند. با همین یک جمله کوتاه انسان به اهمیت آیات بعد از آن پی می‌برد که پروردگار متعال برای چه امری بنده بزرگوارش را این چنین نیمه شب مخاطب قرار می‌دهد. در ادامه در آیه بیستم همین سوره (مزمل) و آیه دوم سوره مدثر تکرار این فعل حرکتی برای پیامبر (ص) را شاهدیم: *إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ، قُمْ فَأَنْذِرْ. آيَةٌ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ (جن: ۱۹) در مورد پیامبر (ص) همین طور است.*

عرج

﴿لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَآرِجِ﴾ (معارج: ۲ و ۳) و ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (معارج: ۴)، کلمه «معارج» جمع «معرج» به معنای آلت صعود یعنی نردبان است و در این جا به مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام مراجعه به خدای سبحان به آن عروج می‌کنند تفسیر شده است. در آیه چهار همان سوره نیز معارج به همین معنا تفسیر شده است. پس «ذی المعارج» بودن خداوند یعنی خدای سبحان معارجی از ملکوت و مقاماتی از پایین به بالا دارد که هر مقام بالاتر، از مقام پایین‌تر خود شریف‌تر است و ملائکه و روح هر یک بر حسب قربی که به خدا دارند در آن مقامات بالا می‌روند و این مقامات حقایقی ملکوتی هستند، نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری (طباطبایی [بی‌تا]: ج ۲۰، ۷). دلیل این که در این جا به جای «رفع» از فعل حرکتی «عرج» استفاده شده به این خاطر است که فعل «رفع» چه در دلالت ظاهری اش و رفعنا فوقکم الطور (بقره: ۹۳) و چه در دلالت معنوی اش که به معنای اعطای فضیلت و شرافت است و رفع بعضهم درجات (بقره: ۲۵۳)، برای اشیاء و انسان‌ها به کار می‌رود و در مقابل هر جا بخواهند مفهومی را به آسمان الهی یا ساحت ربوبی پروردگار نسبت دهند که در دل آن مفهوم صعود نهفته است، از واژگان «عرج» یا «علو» استفاده می‌شود. در این آیات خداوند به عنوان مالک آسمان‌ها معرفی شده و چون صحبت از آسمان است، خودبه‌خود حرکتی مرتفع و رو به بالا را در ذهن تداعی می‌کند، همچنین برای نشان دادن یکی از «مناظر قیامت» که حضور ملائکه و حضرت جبرئیل در پیشگاه الهی است از اسلوب خیال‌پردازی حسی به شکل «فعل حرکتی» استفاده شده است. در این جا استفاده از واژه «عروج» برای ملائکه خود به خود تصویری خیالی از صحنه بالارفتن آن‌ها به سوی آسمان‌ها را

در قوه خیال مخاطب ترسیم کرده و به این وسیله آن را تبدیل به تصویری زنده و متحرک ساخته است. همچنین با ذکر عدد به صحنه تصویری «طول» بخشیده است، طوری که تخیل مخاطب با دریافت جزئیات صحنه سریع تر تحریک می شود و تحت تأثیر قرار می گیرد.

نبت

فعل حرکتی «أنبت» در آیه *وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا* (نوح: ۱۷) به معنای رویاندن، رشد و نمو دادن و بزرگ کردن است (طریحی ۱۳۷۵: ج ۲، ۲۲۵). بنابراین دارای حرکت‌هایی عموماً رو به بالا است. در این جا می توان صحنه زنده‌ای از حرکت‌های ممتد جوانه زدن گیاه، سبز شدن و بالا آمدن آن را تصور کرد و آن را با رشد و پرورش انسان از ریشه‌اش یعنی زمین تطبیق داد. یعنی خدا انسان را از زمین همچون رویاندن نبت رویانید. چون خلقت انسان بالأخره به عناصر زمینی منتهی می شود، و خلاصه همین عناصر زمین است که به طور خاصی ترکیب می شود و به صورت مواد غذایی درمی آید و پدران و مادران آن را می خورند، و در مزاج‌شان نطفه می شود، و پس از نقل از پشت پدران به رحم مادران، و رشد در رحم که آن هم به وسیله همین مواد غذایی است، به صورت یک انسان درمی آید و متولد می شود. حقیقت نبت هم همین است. پس جمله مورد بحث در مقام بیان یک حقیقت است، نه این که بخواهد تشبیه و استعاره‌ای را به کار برد (طباطبایی [بی تا]: ج ۲۰، ۳۳)؛ اما در این جا اشاره به حرکت «انبات» در گیاه سبب شده تصاویری پی در پی از تمام حرکت‌های پیش گفته در ذهن مخاطب ایجاد شود و آن را تبدیل به طرح‌واره‌ای گویا و زنده کند.

حرکت به سمت پایین

خسف

﴿إِنَّمَنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ﴾ (ملک: ۱۶) فعل «خسف» به معنای فرو رفتن، پایین کشیدن و فرو بردن است. «خسفه الله و خسف هو» یعنی خدا او را به زمین فرو برد و او به زمین فرو رفت. همچنین اصطلاح «خسف الله به الأرض» یعنی خدا او را از زمین ناپدید کرد. به ماه گرفتن نیز از آن جهت خسوف گویند که نور ماه در نظر بیننده غائب و زایل می شود (قرشی ۱۳۷۱: ج ۲، ۲۴۶). بنابراین عبارت *أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ* یعنی خداوند شما را در زمین فرو می برد. حرکت پایین کشیده شدن و بلعیده شدن انسان‌ها در زمین و نیز موج برداشتن و اضطراب زمین از جمله حرکت‌های زنده و طبیعی است که به روشنی در این آیه تصویر می شود. این فعل در آیه *و خسف القمر* (قیامت: ۸) نیز برای نمایش ماه تابان در

روز قیامت به شکلی که نور آن رفته و در حال نابودی است به کار می‌رود. (زمخشری ۱۴۰۷: ج ۴، ۶۶۰). با این فعل می‌توان حرکت انتقالی ماه را که مستلزم طی یک مسافت معین است، در حالت فروافتادن و به پایین کشیده شدن در ذهن مخاطب ترسیم کرد.

فعل «خَوَّضَ» در اصل به معنای راه رفتن در آب و به حرکت درآوردن آن است سپس در اموری چون لَبَس به معنای خلط کردن و مشتبه کردن و نیز تصرف به ناحق در چیزی استعمال شده است؛ مثلاً خَوَّضَ در کلام یعنی فرورفتن در سخنی که در آن کذب و باطل است (ابن منظور ۱۴۱۴: ج ۷، ۱۴۷). بنابراین مفاهیمی چون فرورفتن، غوطه‌ور شدن و به شتاب رفتن مع الخائضین (مدثر: ۴۵) که درباره گفت‌گویی کافران و زیادی کلام باطل آن‌ها است، حرکتی تخیلی را در ذهن می‌سازد که نه تنها حرکت داخل شدن و بلکه فراتر از آن یعنی فرو رفتن در کلام و غور کردن در گفت‌گویی ناحق و باطل است. فرو رفتن در چیزی که جسم نیست آن هم با شدت، شتاب و سرعت. با توجه به جهت فعل که روبه پایین است، می‌توان عاقبت چنین رفتاری که منجر به هلاکت این انسان‌ها می‌شود را به طور تخیلی متصور شد، بنابراین آیه مورد نظر صحنه‌ای خیالی و در عین حال تأمل برانگیز از هم‌نشینی مستمر با افراد باطل را در ذهن انسان به تصویر می‌کشد. آیه فذرهم یخوضوا و یلعبوا (معارج: ۴۲) نیز این‌گونه است. افعال حرکتی دیگری نیز با جهت روبه پایین وجود دارند که به جهت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود.^۱

۲. حرکت به سمت عقب

در آیه ﴿قُلْ أَنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ ثُمَّ يَلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ...﴾ (جمعه: ۸) شاهد فعل حرکتی «تُرَدُّونَ» هستیم که همراه فعل «تَفِرُونَ» سبب ایجاد چند حرکت پی در پی از جمله فرار از مرگ، ملاقات مرگ و سپس بازگشت به عالم آخرت به شکل ملموس است. در کتب لغت قدیم «رَدَّ» به معنای «صرف الشیء و رجُعه» است (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده ردد). رَدَّ در قرآن کریم نیز به معنای لغوی خود یعنی رجوع به کار می‌رود: ﴿فَرُدُّنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَمَا تَقْرُبُهَا﴾ (قصص: ۱۳). این فعل اگر در قالب صیغه تَفَعَّلَ بیاید مفید معنای تکرار است. (محمدداود ۲۰۰۲: ۱۶۰-۱۶۱). همچنین علاوه بر رفتن به سمت عقب، به معنای پشت کردن و برگشت داده شدن از آن مسیری است که یک بار طی شده است. با توجه

۱. بررسی استعمالات متعدد فعل حرکتی آنزل به معنای فرورفتادن در سوره‌های (مجادله: ۵)، (طلاق: ۵ و ۱۰ و ۱۲)، (تغابین: ۸)، (حشر: ۲۱)، (حاقه: ۴۳) و (ملک: ۹) و توجه به تفاوت‌های کاربردی آن با فعل حرکتی ارسَل در آیات (مزمّل: ۱۵)، (ملک: ۱۷) و (نوح: ۱۱) می‌تواند بیانگر نکته‌های قابل تأملی در این زمینه باشد.

به این توضیحات می‌توان تصویری متحرک را در ذهن تصور کرد که به خاطر حرکتی که دارد به صورت کاملاً زنده و گویا فرار بسیار سریع انسان از مرگ و سپس بازگشت مجددش به سوی خداوند را به خوبی مجسم می‌کند.

صد

در آیه شانزدهم سوره مجادله و آیه دوم سوره منافقون *إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ* یعنی «قسم‌های (دروغ) خود را سپر جان خویش (و مایه فریب مردم) قرار داده‌اند تا بدین وسیله راه خدا را (به روی خلق) ببندند.» در این جا دو مفهوم متقابل «اظهار» و «ستر» که از دل آیه فهمیده می‌شود، تصویر جالبی را ایجاد کرده است: قسم‌های خود را آشکار کردند تا به وسیله آن چیز دیگری را ببوشانند (زمخشری ۱۴۰۷: ج ۴، ۴۹۵). همچنین در این آیه برای نمایش حالت درونی کسانی که مورد غضب الهی قرار گرفته‌اند از فعل حرکتی «صد» استفاده شده است. این فعل به همراه حرف اضافه «عن» به معنای بازداشتن، برگرداندن و منحرف کردن کسی از چیزی است بنابراین نوعی انتقال و طی مسافت در آن وجود دارد. در این جا برای «سبیل الله» مکان و فضا فرض شده و به مخاطب چنین القا می‌شود که «سبیل الله» همچون جسمی مادی است که امکان برگرداندن یا منحرف کردن کسی از آن وجود دارد. به ویژه آن که ویژگی مسافت جزء جدانشدنی مفهوم سبیل به معنای راه است و این با برگرداندن یا انحراف کسی از راه تناسب کامل دارد.

فعل «ولی» به معنای «پشت کردن و حرکت به سمت عقب» است (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده و ل ی) و در قرآن نیز به همین معنا آمده است فلما راها تهتت كأنها جان ولی مدبراً و لم یعقب (نمل: ۱۰). سایر دلالات این فعل پشت کردن در مواجهه با چیزی، فرار کردن از چیزی و به انتها رسیدن یک امر غیرمادی است. مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی آن نیز عبارتند از: حرکت، انتقال و رفتن (محمدداود ۲۰۰۲: ۱۴۳-۱۴۴). سیاق قرآن کریم نشان می‌دهد که ایمان امری ثابت و در مقابل، کفر شامل حرکت‌های پراکنده است. بنابراین فعل ولی به همراه مشتقات آن در همه آیات قرآن بر این نکته تأکید دارد که کفر از چیزی که ثابت و بی‌حرکت است (ایمان) دوری می‌کند نه این که ایمان از کفر روی گردان باشد (یاسوف ۱۴۲۷: ۱۸۶).

در آیه ذلک بانه کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و تولوا و استغنی الله و الله غنی حمید (تغابن: ۶) نیز از این فعل حرکتی برای تصویرسازی ارسال رسولان و نیز معنای ذهنی «کفر» استفاده شده است؛ حرکت حسی آمدن رسولان برای هدایت افراد بشر و پس از آن صحنه گفت‌گویی کافران که با حالت استهزاء می‌گویند: «آیا بشری ما را هدایت کند؟» و

بی آن که منتظر پاسخی باشند، از هدایت رو می گردانند و کفر می ورزند و در نهایت به آن پشت می کنند. این فعل علاوه بر تصویر سایه نیز دارد. یعنی با خود سایه هایی از ترس، سرعت و حالت کینه و غضب در حین پشت کردن به کسی یا چیزی را همراه دارد. بنابراین روگردانی منکران در حالتی تصویر شده که آن ها به حق کاملاً پشت می کنند و به سرعت از آن روی گردان هستند و در عین حال در دل نیز نسبت به آن کینه و نفرت بسیاری دارند. بدیهی است چنین شخصی دیگر هرگز قادر به دین آن چه پشت سرش می گذرد نیست؛ بنابراین این واژه با تحریک قوه خیال، تصویر این حالت را آشکارا در ذهن مخاطب ترسیم می کند. مطلب در آیه دوازدهم سوره حشر برای نمایش اعراض و روی گردانی منافقان از جنگ ولئن نصرؤهم لیؤلنّ الادیبار، آیه ششم سوره ممتحنه و من یتوک فإن الله هو الغنی الحمید برای نمایش اعراض از پروردگار و همچنین آیه دوازدهم سوره تغابن و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فإن تولیتم... برای بیان اعراض از اطاعت خدا و رسول (ص) نیز به همین صورت است.^۱

۴. حرکت های دورانی

حوط

ماده «ح و ط» در کتب لغت قدیم به معنای چرخیدن به دور شیء است و در محسوسات معنوی به کار می رود (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده ح و ط) مهم ترین ویژگی های دلالتی این فعل عبارتند از: حرکت، موضعی بودن، توجه و چرخش پیرامون یک شیء مشخص (محمدداود ۲۰۰۲: ۵۲۴). فعال احاط همراه حرف اضافه «باء» به معنای محاصره کردن، احاطه کردن و حلقه زدن گرد چیزی است. بنابراین حرکت های دایره ای و در عین حال موضعی دارد. در آیه ﴿لِیَعْلَمَ أَن قَدْ ابْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ (جن: ۲۸) برای نمایش معنای ذهنی «علم مطلق الهی» از این فعل حرکتی بهره برده است. تصور محاصره آن چه از اسرار که نزد رسولان است و حلقه زدن خداون بر گرد آن صحنه تصویری بسیار جذابی را در ذهن ترسیم می کند که کنایه از علم مطلق الهی و احاطه او بر هر چیز در عوالم مختلف است.

طوف

فعل طاف در زمره حرکت های انتقالی انحاء دار است و در کتب لغت قدیم به معنای چرخیدن و گشتن به دور چیزی است: الصّوف: المشی حول الشی (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ج ۱، ۵۳۱).

۱. استفاده از دو فعل حرکتی عاد (نوح: ۱۸) (مجادله: ۳) و رجع (ملک: ۳ و ۴) را در این آیات بنگرید.

در قرآن نیز شاهد این معنا هستیم: ﴿وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ (حج: ۲۹) که اگر منظور حرکتِ طواف باشد تنها متعلق به انسان است. مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی این فعل حرکت، غالباً جهت منحنی داشتن و تعدد دلالت‌های حسی است (محمدداود ۲۰۰۲: ۲۶۶). در آیات هفدهم تا ۳۳ سوره قلم ماجرای واقعی صاحبان باغی که به مال دنیا دل بسته‌اند و با غفلت از یاد خدا محصول آن را از فقرا و درماندگان دریغ نموده‌اند بیان شده است. عناصر «حیات» و «حرکت» در نمایش هنری این داستان واقعی کاملاً مشهود است، گویا شنونده یا خواننده آن را با چشمان خود مشاهده می‌کند و رویدادها در برابر او اتفاق می‌افتند و پی در پی تکرار می‌شوند (سیدقطب ۱۹۹۸: ۳۸). در این جا برای تفهیم معنای ذهنی «عذاب الهی» در نگاه مخاطب، یک حرکت ناگهانی در پنهان اتفاق می‌افتد؛ حرکتی لطیف همچون حرکت سایه‌ها در شب تاریک و ظلمانی در حالی که همه مردم در خواب هستند: فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (قلم: ۱۹) با توجه به این توضیحات «طائف» در این جا شخص طواف کننده نیست بلکه منظور، حادثه و بلای الهی است که در شب اتفاق می‌افتد و با گشتن به دور ایشان آن‌ها را محاصره می‌کند. بنابراین به خاطر استفاده از فعل حرکتی «طاف» در این آیه دو عنصر «حیات» و «حرکت» به خوبی در آن قابل لمس است؛ در این صحنه تصویری حرکت شدید باد و چرخش بی‌مهابای آن کاملاً ملموس و عینی است و به خاطر همین چرخش‌های پی در پی است که آن‌ها پس از مدتی کاملاً مورد محاصره قرار می‌گیرند.

تصویر خادمان اهل بهشت به همراه سایه‌هایی از اکرام و گرامی داشتن بهشتیان هم در شمار یکی از نعمت‌های بهشتی است که با فعل حرکتی «طاف» به نمایش گذاشته می‌شود. حرکت چرخیدن ایشان به دور بهشتیان برای برآورده کردن نیازها و امیال آن‌ها حرکتی است که حاکی از خدمت پیایی و بی‌وقفه ایشان به اهل بهشت است: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا﴾ (انسان: ۱۹) و وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ بَانِيَةٌ مِّن فِصَّةٍ وَاكْوَابِ كَانَتْ قَوَارِيرًا (انسان: ۱۵). حرکت موجد در این فعل (چرخیدن به دور چیزی)، هم به صحنه مورد نظر حیات و حرکت می‌بخشد و هم قوه خیال مخاطب را تحریک می‌کند. صحنه گردیدن پسران و غلامان زیبارو به دور بهشتیان تا هر لحظه که چیزی بخواهند برای ایشان آماده کنند.

مَور

این فعل دو جا به کار می‌رود. اگر برای زمین یا خاک استفاده شود ویژگی جهت در آن مد نظر قرار می‌گیرد؛ اما اگر برای آب استفاده شود ویژگی سرعت و اضطراب در آن نهفته است: «جاء و ذهب في اضطراب و سرعة. در آیه اَمْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ اَلْاَرْضَ فَاِذَا هِيَ تَمُورُ (ملک: ۱۶) برای بیان مفهوم ذهنی «هشدار به انسان از سوی خداوند با عوامل طبیعت»،

از این فعل حرکتی استفاده شده است. (یوم تمور السماء موراً تدور بما فیها و تموج موجاً و یقال تمور آی تذهب و تجيء (طریحی ۱۳۷۵: ج ۳، ۴۸۵)) رفتن و آمدن، دور زدن و موج برداشتن و افعالی نظیر این که ناشی از اضطراب موجود در یک چیز است، در شمار افعال حرکتی هستند و به نوعی حرکت سریع هم در آن‌ها نهفته است؛ بنابراین از حرکت تخیلی نشأت گرفته از واژه «تمور»، برای تصویرسازی معنای اضطراب، جوشش و خروش زمین استفاده می‌شود. در این‌جا به زمین نیز ویژگی آب نسبت می‌دهد و همچون آن به جوش و خروش افتاده حرکت‌ها و جنبش‌هایی که جهت دایره‌ای دارند و همین جهت دورانی به انضمام سرعت و اضطراب، به هیبت و هولناکی زمین در چنین لحظه‌ای می‌افزاید.

۵. حرکت‌های دو طرفه (به سمت چپ و راست)

میز

فعل تَمَيَّرَ از ریشه «مَيَّرَ» به معنای جداشدن و از هم مجزا شدن است. «مَا زَ الشَّيْءُ مَيَّرَاً وَ مَيَّرَةً وَ مَيَّرَةً أَيْ فَصَلَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ (ابن منظور ۱۴۱۴: ج ۵، ۴۱۲). این فعل در آیه تَكَادُ تَمَيَّرُ مِنَ الْغَيْظِ كَلَّمَا الْفَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (ملک: ۸) معنای جدا شدن و تَمَيَّرَ از شدت غیظ و تگه تگه شدن ناشی از خشم بسیار است. زمخشری نقل می‌کند: «وقتی می‌گویند فلان یتمیز غیظاً و یتقصف غضباً، زمانی است که می‌خواهند نهایت عصبانیت کسی را توصیف کنند؛ گویا قسمتی از او در زمین و قسمت دیگر در آسمان است» (زمخشری ۱۴۰۷: ج ۴، ۵۷۸). پس معنای آیه چنین است: «نزدیک است جهنم از خشم بترکد و تگه تگه شود هر وقت جمعی در آن افکنده شوند خازنان گویند آیا انذارکننده‌ای به شما نیامد؟!» و این از آن‌روست که «جهنم» شعور و توان سخن گفتن و دیدن دارد. این آیه نیز دلیل شعور جهنم است و به قولی در انتقام از گناه‌کاران به انسان خشمگین تشبیه شده است. (قرشی ۱۳۷۱: ج ۶، ۳۲۴). با دقت مضاعف می‌توان دریافت که حرکت موجود در این فعل حرکتی دو سویه و به سمت چپ و راست است. مثلاً اوراقی را تصور کنید که باید از یکدیگر جدا شوند و هر یک در دسته مربوط خود قرار گیرند، در این حالت شخص جداکننده در قالب حرکت‌هایی به سمت چپ و راست (و نه جلو و عقب) این عمل را انجام می‌دهد. اصطلاح «تَمَيَّرَ غَيْظاً» نیز از خشم خروشدن و به جوش و خروش افتادن است. در آیه تَكَادُ تَمَيَّرُ مِنَ الْغَيْظِ شعله‌های آتش را همچون انسانی فرض کرده که از شدت خشم و عصبانیت نزدیک است تگه تگه شود و ذرات وجود خشمگین به سمت چپ و راست پراکند شوند. بی‌شک در حالت خشم و غیظ بسیار شدید این حالت به انسان دست می‌دهد. بنابراین در این‌جا برای تحریک تخیل مخاطب هم از اسلوب تشخیص و هم فعل حرکتی استفاده شده است؛ شخصیت دادن به جهنم برای زنده کردن مفهوم آن و حرکت جداشدن و قطعه قطعه شدن اجزای آن از یکدیگر به سبب شدت

خشم و خروشی که به او دست می‌دهد. تصور چنین صحنه‌ای حقیقتاً شگفت‌آور و در عین حال هولناک و مهیب است.^۱

۶. حرکت با جهت نامعلوم

نفض

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (منافقون: ۷) در این آیه برای نمایش صحنه «پراکنده شدن افراد از نزد رسول خدا (ص)» از فعل حرکتی نفض استفاده شده است. نفض به معنای حرکت دادن شی به منظور زدودن گرد و غبار از آن است (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده ن ف ض). مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی آن عبارتند از: حرکت، موضعی بودن، بالا بردن، زایل کردن ناخالصی و گرد و غبار از شی و نامشخصی جهت حرکت (محمد داود ۲۰۰۲: ۴۲۹). فعل «ینفضوا» در این جا حرکت‌های پی در پی و دامنه‌داری از متفرق کردن و پراکنده شدن را در ذهن تداعی می‌کند (انفصوا: آی فرقتهم فترقوا (فراهیدی ۱۴۱۰: ج ۷، ۱۳))؛ بنابراین معنا این می‌شود که به نظر افراد منافق نباید بر اصحاب رسول خدا (ص) اتفاق کرد تا ایشان از هر طرف و جهت (با توجه به نامشخص بودن جهت حرکت) از دورش پراکنده شوند. در آیه یازدهم سوره جمعه و إذا رأوا تجارة أو لهوا أنفضوا إليها نیز مطلب به همین شکل است.

۷. حرکت بر اساس محدودیت مکان

۱. حرکت‌های موضعی

لوی

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤْسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يُصَدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ (منافقون: ۵) در این آیه برای تصویرسازی معنای ذهنی «تکبر ورزیدن و اعراض از حق» از

۱. فعل «میز» اشتراکاتی با فعل‌های حرکتی «فصل» و «فرج» دارد که اولی به معنای جدا کردن، قطع کردن، بریدن و دومی به معنای شکافته شدن و از هم جدا شدن است و هر دو از جمله فعل‌های حرکتی موضعی‌اند. در آیه سوم سوره متحنه نیز برای نشان دادن معنای ذهنی «جدایی مؤمنان از خویشان خود در روز قیامت» از این فعل حرکتی استفاده شده است: لَنْ تَفْعَمَ أَرْحَامَكُمْ وَ لَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ... با قرائت این آیه مخاطب تصویر زنده‌ای از جدایی این دو گروه از یکدیگر را در ذهن خود ترسیم می‌کند طوری که کاملاً از هم گسته‌اند؛ زیرا حرکت جدا شدن و کاملاً از هم تفکیک شدن از جمله ویژگی‌های این فعل است. همچنین در آیات مربوط به قیامت استعمال فعل حرکتی «فرج» را مشاهده می‌کنیم: فَإِذَا النُّجُومُ طَمَسَتْ. وَ إِذَا السَّمَاءُ فَرَجَتْ (مرسلات: ۸ و ۹). حرکت‌های متلاشی شدن ستارگان و شکافته شدن آسمان حرکت‌هایی موضعی هستند که با توجه به جهت‌های نامشخص‌شان تصویر گویایی از آشفتگی و پراکندگی اجزای طبیعت را به ذهن متبادر می‌کنند.

اسلوب فعل حرکتی «لوی» استفاده می‌شود. صحنه گفت‌گویی که در قالب درخواست از منافقان برای آمدن نزد رسول خدا (ص) برای طلب آموزش به تصویر کشیده می‌شود و آن‌ها در برابر این تقاضا سرهای خود را به پشت می‌پیچانند و خم می‌کنند. فعل «لوا» در کتب لغت قدیم به معنای «الجدل والثنی» یعنی پیچ و تاب دادن و دولا کردن است. (این منظور ۱۴۱۴: ماده ل و ی). این فعل دلالت بر نوعی از حرکت موضعی دارد که برای اجسامی که دارای طبیعت نرم و مفصلی هستند و قابلیت خم شدن یا گشتن به شکل دایره حول یک محور را دارند حادث می‌شود. مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی آن حرکت، موضعی بودن و انعطاف و گردش شی نرم است (محمد داود ۲۰۰۲: ۵۴۵-۵۴۶). در این تصویر نیز حرکت چرخاندن و برگرداندن سر به پشت کاملاً محسوس است و کنایه از اعراض و تمسخر شدید آن‌هاست.

أهطع

أهطع از جمله فعل‌های حرکتی موضعی و به معنای گردن فرازی کردن در راه رفتن است. در آیات سی و ششم و سی و هفتم سوره معارج ﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ. عَنِ الِّيمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عَزِينَ﴾ دو عنصر «حرکت» و «تصویر» در ترسیم صحنه تصویری به وضوح دیده می‌شوند: این تصویر بیانگر حالت درونی کسانی است که از ایشان به نام «مهطعین» یاد شده و زمانی که قرآن را می‌شنیدند به خاطر سحر و افسون آن شگفت‌زده می‌شدند. تصویر آن‌ها در حالتی که به سرعت به نزد رسول خدا می‌شتابند و گردن‌های‌شان را به زحمت به جلو می‌کشند تا بتوانند قرآن را گوش دهند. (طباطبایی [بی‌تا]: ج ۲۰، ۲۰) این تصویر حرکت پنهان آن‌ها را نمایان می‌سازد و ایشان را در وضعیتی ترسیم می‌کند که از چپ و راست در قالب دسته‌های متفاوت به سوی پیامبر خدا (ص) پیش می‌آیند؛ بنابراین از اسلوب تقابل و بیان جزئیات نیز در تصویرگری آیه استفاده می‌شود، در حالی که می‌توانست بگوید از هر سو به سمت تو هجوم می‌آورند؛ پس معنای ذهنی در این جا «استماع قرآن» و حالت درونی، «اعجاب کافران از نحوه بیان آن» است.

لَفَّ

﴿وَالنَّفَّ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾ (قیامت: ۲۹-۳۰) فعل «لَفَّ» از جمله فعل‌های حرکتی موضعی به معنای در هم پیچیدن و گلوله شدن است بنابراین نیازی به طی مسافت مشخص ندارد. این آیات حالت میت را هنگام احتضار که جان به گلویش رسیده است تصویر می‌کند. حرکت جان و نفس آدمی به سمت حلق. این حالت آن چنان سخت و طاقت‌فرساست که گویا یک پای او به پای

دیگرش می‌پیچد و به هیچ عنوان قدرت حرکت دادن آن‌ها را ندارد. عبارت اَلِی رِبْکَ یَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ نیز حرکت روح آدمی به سوی خداوند را تصویر می‌کند.

لمس

فعل «لمس» به معنای لمس کردن، دست کشیدن روی چیزی، جستجو کردن و در پی چیزی بودن است. آیه و اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ (جن: ۸) نقل گفتار جنیان است که می‌گفتند ما برای استقراق سمع به آسمان بر می‌شدیم. در این جا لمس کردن آسمان توسط جنیان تعبیری کنایی برای نمایش جنیان در رسیدن به آسمان به منظور دستیابی به سخنان وحی است (زمخشری ۱۴۰۷: ج ۴، ۶۲۴). گشتن و جستجو کردن از جمله مفاهیمی است که در این فعل نهفته است زیرا معمولاً فردی که چیزی را لمس می‌کند به دنبال یافتن مجهولی است.^۱

۲. حرکتهای انتقالی

حشر

﴿حَشْرُهُمْ یَحْشُرُهُمْ وَ یَحْشُرُهُمْ حَشْرًا: جمعهم﴾ (ابن منظور ۱۴۱۴: ج ۴، ۱۹۰). در آیه‌های ﴿وَالْتَقُوا اللَّهَ الذی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (مجادله: ۹) و اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (ملک: ۲۴) برای نمایش پدیده «معاد» از فعل حرکتی «حشر» به معنای به هم پیوستن و اجتماع کردن استفاده می‌شود. این فعل معنای به هم پیوستگی و جمع شدن حول یک نقطه خاص را در ذهن تداعی می‌کند و تصویر حرکت‌هایی دایره شکل و در عین حال همراه با ازدحام را ترسیم می‌کند که متناسب با روز قیامت است.^۲

هاجر

﴿وَالذین تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْآیْمَانَ مِن قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مِن هَاجِرِ الْبِهِم﴾ (حشر: ۹). هاجر به معنای ضد وصل و رسیدن است. دلالت حرکتی این فعل به معنای خروج از سرزمینی به سرزمین دیگر

۱. از میان دیگر فعل‌های حرکتی موضعی می‌توان به «فطر» (مزمّل: ۱۸)، «حرک» (قیامت: ۱۶) و «غشی» (نوح: ۷) اشاره کرد.

۲. فعل مورد نظر با فعل حرکتی نشر معنایی متقابل دارد: فَإِذَا قُضِیَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشَرُوا فِی الْأَرْضِ (جمعه: ۱۰) نشر به معنای منتشر شدن و پراکنده شدن با جهت نامعینی که دارد حرکت‌های پراکنده و گسترده‌ای از مؤمنان نمازگذار را پس از اقامه نماز جمعه در ذهن تداعی می‌کند. همچنین این فعل با فعل حرکتی انتقالی «جمع» تشابه مضمونی دارد استفاده از آن نشانه حرکت‌های متعدد با هدف جمع‌آوری و یکجا کردن قطعات پراکنده یک شی است. ن. ک به آیاتِ (تغابین: ۹)، (قیامت: ۳)، (معاراج: ۱۸)، (قیامت: ۹ و ۱۶ - ۱۷) و (مرسلات: ۳۸).

است. قرآن کریم نیز به این معنا اشاره دارد: *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا*. ویژگی مسافت در این فعل اهمیت ویژه‌ای در معنای آن دارد، طوری که حرکت موجود در هجرت مگر با طی مسافت‌های بسیار طولانی انجام نمی‌شود. این فعل در معانی ترک، دوری و اجتناب از هر امر مضر نیز به طور استعاره‌ای کاربرد دارد. مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی آن حرکت، انتقال، رفتن و پشت سر گذاشتن چیزی، طول مسافت و بعد مکان، طولانی شدن غیبت از سرزمین مورد هجرت یا برای همیشه برنگشتن به آن است (محمدداود ۲۰۰۲: ۱۴۳). در این آیه تجسیم زیبایی نیز به چشم می‌خورد که به حیات و زنده بودن تصویر کمک می‌کند و آن «تبوی ایمان» و تعمیر آن است، گویا ایمان همچون بنایی مادی و قابل تعمیر است حال آن که منظور رفع نواقص ایمان از حیث عمل است، چون ایمان دعوت به سوی عمل صالح می‌کند و اگر جو زندگی طوری باشد که صاحب ایمان نتواند عمل صالح کند، چنین ایمانی در حقیقت ناقص است و وقتی کامل می‌شود که قبلاً جوی درست شده باشد تا هر صاحب ایمانی بتواند دعوت ایمان خود را لیبک گوید، و مانعی بر سر راهش نباشد (طباطبایی [بی‌تا]: ج ۱۹، ۲۰۵). همچنین آیه پنجم از سوره مدثر و الرَّجْزَ فَاهْجُرْ درباره تشویق و ترغیب بر ترک گناهان، معاصی و ناپاکی‌ها است (طباطبایی [بی‌تا]: ج ۲۰، ۸۱). تصور کنید در این جا به «رجز» یعنی ناپاکی‌ها جسمیت می‌دهد، گویا آن‌ها همچون اجسام مادی و دارای مکان هستند و با واژه‌ی «فاهجر» مخاطب را وامی‌دارد تا حرکت تخیلی دوری گزیدن از آن و هجرت به سوی خوبی‌ها را در ذهن تداعی کند. آن هم دوری و هجرتی که براساس شرایطی است، یعنی مضر دانستن گناه، دوری بسیار زیاد از آن و هیچ‌گاه به آن برنگشتن. با وجود چنین شرایطی آیا فرد می‌تواند مجدداً به گناه و ناپاکی آلوده شود؟ در آیه دهم سوره مزمل نیز برای نمایش دوری گزیدن و اجتناب پیامبر (ص) از افراد یاهوگو از این فعل حرکتی استفاده شده است: *وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا*.

بلغ

بلغ به معنای پایان یافتن یک چیز یا رسیدن به دورترین مقصد یک مکان است و در قرآن کریم به معنای حرکتی حسی آمده است: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَقِيهِ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ﴾ (کهف: ۶۰). اما دلالت حرکتی - حسی این فعل در متون عربی معاصر کمتر دیده می‌شود؛ از این رو به طور ضمنی (و نه ذاتی) در شمار حرکت‌های انتقالی است که در آن ویژگی مسافت نهفته است. تمام شدن حرکت و رسیدن به ثبات و استقرار و اصلی نبودن عنصر حرکت در این فعل از جمله ویژگی‌های دلالتی آن است (محمدداود ۲۰۰۲: ۳۵۷-۳۵۸). در آیه دوم سوره طلاق ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ

أجلهن ﴿ به مناسبت بحث از احکام عِدَّة طلاق، به مدت زمان عده که جسم نیست و به خودی خود ساکن است هم جسمیت و هم تحرک می‌دهد. بنابراین برای نمایش به سر رسیدن آن از فعل بلغ استفاده می‌شود. گویا این مدت زمان مسافتی را پشت سر گذاشته و اکنون به مقصد و انتها رسیده است. تصور چنین صحنه زنده‌ای می‌تواند تا حد بسیار زیادی پویا و ملموس باشد و از خشک و منطقی بودن آیات مرتبط با تشریحات بکاهد. آیه سوم سوره طلاق نیز همین‌طور است: ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾. در آیه بیست و ششم سوره قیامت ﴿كَلَّمَا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي﴾ برای نشان دادن مفهیم ذهنی «مرگ» (مرگ در این جا فاعل بلغت است که به قرینه سیاق آیات حذف شده است) از یک صحنه ملموس بهره می‌برد که عبارت از رسیدن مرگ به گلوگاه انسان است. در این تصویر مرگ از پاها حرکت می‌کند و به سمت تراقی یعنی استخوان‌های اطراف گردن می‌رسد، تراقی جمع ترقوه و به معنای استخوان‌های اطراف گردن است، که از سمت چپ و راست، گردن را در میان گرفته است (موسوی همدانی ۱۳۷۴: ج ۲۰، ۱۸۰)، و همان‌جا مستقر می‌شود و این ثبات و استقرار به معنای فرا رسیدن مرگ انسان است. در آیه ﴿أَمْ لَكُمْ إِيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (قلم: ۳۹) نیز از این فعل حرکتی استفاده می‌شود. گفتیم این فعل به معنای پایان یافتن یا رسیدن به دورترین مقصد و منتهی چه مکانی یا غیر آن است. در این جا از فعل حرکتی بلغ استفاده شده تا نشان دهد افرادی که چنین حکمی می‌کنند بر این گمانند که خدا بر آن‌ها عهد و پیمان دائمی تا روز قیامت دارد که از دادن این حکم این چنین آسوده‌خاطرند. بنابراین برای نمایش غایت و نهایت مدت زمان که روز قیامت است از فعل بلغ استفاده می‌شود تا دائمی بودن عهد و پیمان را به کمک آن در ذهن ترسیم کند. پیمان و سوگندهایی که گویا قابلیت تحرک دارند و حرکت می‌کنند تا به آخرت برسند. در آیه ﴿قَدْ أْبَلَّغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ﴾ (جن: ۲۸) نیز با نسبت دادن فعل «بلغ» به رسولان الهی حرکت زنده رسانیدن پیغام‌های پروردگار از سوی ایشان به خلق را تصویر می‌کند.

ذهب

فعل «ذهب» نیز در شمار افعال حرکتی انتقالی است که بر رخداد عمل در لحظه یا مدتی کوتاه دلالت دارد طوری که پایان می‌یابد و جریان پیدا نمی‌کند، بنابراین در شمار فعل‌های لحظه‌ای است (وحیدیان کامیار ۱۳۷۱: ۷۵). در کتب لغت قدیم به معنای مطلق سیر و گذشتن از جایی است (ابن منظور ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۹۴). در قرآن نیز به همین معنا آمده است: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ...﴾ (انبیاء: ۸۷) و یا ﴿ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي﴾ (قیامت: ۳۳). فعل‌های حرکتی انتقالی بسیارند اما در این جا به خاطر جلوگیری از تفصیل مباحث از تطویل آن‌ها خودداری کرده و

خواننده مشتاق را به آیات مرتبط با فعل‌های حرکتی در این باره مانده لحق، غدو، اُتی، قدم و جاء ارجاع می‌دهیم.^۱

سبج

در آیه هفتم سوره مزمل می‌فرماید: ﴿ان لك في النهار سبحاً طويلاً﴾. کلمه «سبج» به معنای شنا کردن در آب است (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده س ب ح). حرکت موجود در آن حرکتی انتقالی و ذاتی، پدید آمده از جسم شناگر است. تا زمانی که این فعل به انسان و برخی حیوانات حمل نشود تنها به آب استناد داده می‌شود، پس دلالت فعل منحصر به محیط آب برای حرکت است. مراتب قوت و سرعت نیز در آن بسیار متعدد و متنوع است (محمدداود ۲۰۰۲: ۳۴۸-۳۴۹). در این‌جا از یک تصویر حسی، ملموس و متحرک بهره می‌برد و آن صحنه «شنای طولانی هم‌راه با سرعت و قوت» است که بیانگر تعدد و سرعت بیش از حد کارهای انسان در طول روز در مقابل آرامش و استراحتی که در شب دارد است. در این‌جا واژه سبجاً به تنهایی می‌تواند حرکت تخیلی شنای انسان که کنایه از «مشغولیت‌های مدام و پی در پی آدمی در روز» است به خوبی به تصویر کند.

۴. حرکت بر اساس سرعت یا کندی

انطلق

حرکت رفتن در این فعل حرکتی ممتد، سریع، همراه با قوت و شدت و همچنین ذاتی است به این معنا که فاعل آن بدون نیاز به نیروی خارجی قادر به انجام فعل است. مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی این فعل حرکت، انتقال، رفتن و گذشتن از جایی؛ سرعت، قوت و شدت است (محمدداود ۲۰۰۲: ۱۳۶). ﴿انطلق در آیه فَاَنْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ﴾ (قلم: ۲۳) به معنای روانه شدن و رفتن، از جمله افعال حرکتی است. در قرآن کریم نیز به این معنا به کار می‌رود: ﴿وانطلق الملائم منهم ان امشوا﴾ (ص: ۶). در سوره قلم سخن از دو باغ‌دار است که هنگام برداشت ثمره باغ‌شان فرا می‌رسد. در این آیه برای نمایش حالت درونی ایشان یعنی «حرص و طمع نسبت به جمع‌آوری محصول» از این فعل بهره می‌برد. بنابراین تصویر خلق شده قوه خیال را برمی‌انگیزد تا صحنه آماده شدن و رفتن سریع ایشان با تمام قوت به سوی باغ برای

۱. استعمالات مختلف این فعل‌ها را بنگرید در آیات: (جمعه: ۳) درباره لحق، (قلم: ۲۲ و ۲۵) درباره غدو، (حشر: ۲) (قلم: ۴۱) (ملک: ۴) (نوح: ۱) (ممتحنه: ۱۲) (طلاق: ۱) (منافقون: ۱۰) (مدثر: ۴۷) (تغابن: ۶ و ۵) (مدثر: ۵۲) (انسان: ۱) درباره اُتی، (مجادله: ۱۲ و ۱۳) (مزمل: ۲۰) درباره قدم، (حشر: ۱۰) (ممتحنه: ۱۰ و ۱۲) (منافقون: ۱۱ و ۱) (حاقه: ۹) (ملک: ۹) (مجادله: ۸) (نوح: ۴) درباره جاء.

برداشت محصول را در ذهن مخاطب تصویر کند. آن هم در حالت «یتخافتون» یعنی وقتی که به آهستگی و مخفیانه با یکدیگر سخن می‌گفتند که مراقب باشیم امروز هیچ مسکینی از برداشت محصول ما خبردار نشود تا بر ما وارد شده و چیزی طلب کند. تصویر این حالت واقعاً در نهایت دقت و ظرافت ترسیم می‌شود و در واقع شاهد نوعی پارادوکس (تضاد) هستیم. راه رفتن پرشتاب و باصلاط آن‌ها و در عین حال سخن گفتن آهسته ایشان که جمع میان این دو کمی مشکل به نظر می‌رسد اما توانسته صحنه واقعی و زنده‌ای را به تصویر بکشد. در آیه‌های انطلقوا إلی ما کُنتم به تکذبون (مرسلات: ۲۹) و انطلقوا إلی ظل ذی ثلث شعب یعنی «بروید زیر سایه دوده‌های آتش دوزخ که داری سه شعبه است» (مرسلات: ۳۰) نیز تصویر حالت درونی تکذیب‌کنندگانی را مشاهده می‌کنیم که در روز قیامت به سرعت به سوی عذاب الهی روانه می‌شوند (سعید ۲۰۰۵: ۲۶۵). ویژگی حی بودن صحنه‌های قیامت، در این‌جا به وضوح دیده می‌شود زیرا صحنه‌های غیبی و غیرقابل لمس در قالب صحنه‌هایی کاملاً عینی برابر دیدگان مخاطب حاضر است. آن هم به کمک فعل امر «انطلقوا» گویا در همین لحظه است که به ایشان امر می‌شود به سوی آتش روانه گردید؛ بنابراین صحنه با این حرکت خیالی کاملاً زنده به نظر می‌رسد. (المیدانی ۱۴۱۲: ۳۳۷). ذکر عدد سه نیز که بیانگر جزئیات صحنه تصویری آتش دوزخ است سبب نقش بستن تصویر آن به طور مشخص تر و گویاتر در ذهن مخاطب است.

وفض

در آیه چهل و سوم سوره معارج ﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَانَهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفُضُونَ﴾ برای نمایش حالت درونی «ترس و آشفتگی انسان» در روز قیامت از فعل‌های حرکتی «خرج» و «وفض» استفاده می‌شود که هر دو از جمله فعل‌های حرکتی انتقالی هستند. وفض به معنای دویدن، سراسیمه شتافتن و با شتاب رفتن است و سایه‌هایی از ترس و سرعت در آن نهفته است. بنابراین این فعل همراه فعل «خرج» به خوبی می‌تواند نمایشگر روزی باشند که در آن همه مخلوقات از قبرها خارج می‌شوند و در حالی که سرعت گرفته‌اند همچون کسانی هستند که به سوی نشانه‌هایی در حرکت‌اند تا راه را پیدا کنند (این نشانه‌ها در حقیقت همان ادعیان هستند که ایشان را به جایگاه‌هایی خاص فرا می‌خوانند) (المیدانی ۱۴۱۲: ۱۴۴). در حالی که چشم‌های ایشان به زیرافزاده و ذلت و خواری تمام وجود آن‌ها را دربرگرفته است.

فرّ

﴿قُلْ إِنَّ أَمْوَاتَ الَّذِينَ تَفَرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَائِكُمْ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ...﴾ (جمعه: ۸) در کتب لغت قدیم «فرّ» به معنای «الروعان و الهرب» و فرّ در قرآن کریم نیز استفاده شده

است: ﴿فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾ (مدثر: ۵۱)، ﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دَعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾ (نوح: ۶) و یا ﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرَقُ﴾ (قیامت: ۱۰). این فعل دلالت بر سرعت دارد. علاوه بر این معنای ترس و خوف را نیز در خود نهفته دارد، ترسی که نسان را از ناحیه یک خطر تهدید می‌کند. مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی این فعل حرکت، سرعت و احساس همراهی یک حادثه ترسناک و مخوف با فرار شخصی است (محمدداود ۲۰۰۲: ۲۹۶).

زلق

در آیه ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾ (قلم: ۵۱) تصویر کینه و عداوت دشمنان را نسبت به رسول خدا (ص) در قالب حرکت چشم‌ها که همراه با تهدید و شدت او را می‌نگرند، ترسیم می‌کند. این تصویر، نگاه کافران به رسول خدا (ص) را در نهایت شدت، بی‌رحمی و سختی به نمایش می‌گذارد و حالت درونی حقد، کینه و حسدشان نسبت به او را بیان می‌کند. در این تصویر، نفوس شریر و بدکار، در قالب حرکت چشم‌هایی که خیره و از حدقه درآمده به پیامبر نگاه می‌کنند جسمیت پیدا می‌کنند طوری که نزدیک است از شدت نگاه‌های ایشان حضرت لغزیده و به زمین بیفتد (راغب ۱۴۲۴: ۱۴۸). این معنا از فعل «لایزلقونک» فهمیده می‌شود. زلق به معنای زلزل در اصل به معنای لغزیدن قدم و بی‌ثباتی آن است (قرشی ۱۳۷۱: ج ۳، ۱۷۵). این فعل در شمار فعل‌های حرکتی موضعی و جهت آن از بالا به پایین و حرکت موجود در آن سریع، غیرمنتظره و ناگهانی است (محمدداود ۲۰۰۲: ۵۰۹). مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی این فعل حرکت، موضعی بودن، جهت بالا به پایین، سرعت و ناگهانی بودن، ارتباط با پاهای تعدد دلالت‌های حسی و معنوی و از بین رفتن سریع چیزی است (محمدداود ۲۰۰۲: ۵۱۱). در این جا مراد از لغزیدن همان زمین خوردن است، طوری که فرد با نگاه بسیار خیره خود، طرف مقابل را چنان متأثر کند که از شدت آن پایش لغزد و ناگهان با قوت هرچه تمام به زمین بخورد و برایش حادثه‌ای چون مردن و هلاک شدن پیش آید.

سعی

این فعل در شمار فعل‌های حرکتی ممتد و متوسط السرعة است. در کتب لغت قدیم به معنای دویدن غیرسریع و کمی آهسته یا همان هروله است؛ سعی: عدو دون الشد (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده سعی) اما در عربی معاصر چنان که با راه رفتن و سایر حرکت‌های کند همراه شود، در شمار حرکت‌های انتقالی با سرعت نهفته جا می‌گیرد. به نظر می‌رسد این فعل در قرآن کریم

نیز در دو معنا به کار رفته است یکی جنبش‌های سریع همراه با حرکت‌های تند و دیگری هروله، برای نمونه آمده است: ﴿... يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ (طه: ۶۶) و یا ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى...﴾ (یس: ۲۰). مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی این فعل حرکت: انتقال، سرعت و اهتمام و جدیت شخص در انجام کار است (محمدداود ۲۰۰۲: ۲۹۱). در تصویرگری صحنه‌های نعمت در آیه هشتم سوره تحریم به نحو بسیار زیبایی از اسلوب خیال‌پردازی حسی از نوع «فعل حرکتی» و «تجسیم» استفاده می‌شود و در عبارت ... نورهم یسعی بین ایدیه‌م و بایمانهم... به یک امر معنوی یعنی «نور» که قابلیت تحرک ندارد، جسمیت می‌دهد تا بتواند در مقابل دست راست صاحبان خود حرکت کند و با این نور شناخته شوند. این بیانگر تصویری بسیار زیبا و شگفت از وضعیت و حالت درونی مؤمنان در روز قیامت است که حقیقتاً قوه تخیل انسان را وامی‌دارد تا آن را به نحو بسیار ملموس و زنده و متحرک مقابل دیدگان خود حاضر کنند. صحنه‌ای که در آن، نور انسان‌های مؤمن تبدیل به هیأتی مادی می‌شود و روبه‌روی ایشان به شکل هروله گونه حرکت می‌کند. حکمت استفاده از این فعل در این جا همان‌طور که در مورد آیه نهم سوره جمعه بیان شد، به این دلیل است که این نور الهی با جدیت تمام سعی در رساندن هرچه سریع‌تر این افراد به سوی پاداش خیر آن‌ها دارد.^۱

۵. حرکت بر اساس طبیعت جسم متحرک (تخیل، استعاره، تشخیص و تجسیم)

در این بخش دو مسئله را بررسی می‌کنیم، نخست آن که جسم مورد نظر در اصل متحرک است یا نیاز به یک نیروی محرک خارجی دارد. زیرا حرکت می‌تواند هم برای شیء متحرک باشد و هم برای شیئی که قابلیت تحرک ندارد و ساکن است. بی‌شک حرکت برای جسم ذاتاً متحرک آن چنان مزیتی نیست چون حرکت در ذات آن است اما برای جسم غیرمتحرک مورد توجه است و به کلام زیبایی و حیات خاصی می‌بخشد. در این موارد از جسم‌پنداری (تجسیم) استفاده می‌شود. یعنی ابتدا برای شیء ساکن جسمی فرض می‌کنند و سپس حرکت جسم متحرک را به آن نسبت می‌دهند. برای نمونه استفاده از فعل حرکتی «نزل» برای امور معنوی همچون قرآن، عذاب، پاداش و ... آیا واقعاً ناظر به نزول آن‌ها از بالا به پایین است؟ یا این که راهی جز این برای درک بهتر مفهوم نزول آن‌ها برای انسان وجود ندارد؟ بنابراین تجسیم، اساس زبان و اندیشه انسانی است و در جای جای قرآن به چشم می‌خورد. با کمی تأمل

۱. نمونه دیگر این فعل در آیه ... فَاسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ... (جمعه: ۹) است که برای بیان معنای ذهنی «اشتیاق به اقامه نماز جمعه» در میان نمازگزاران به کار می‌رود. فعل دیگر که دارای حرکتی ممتد و تقریباً آهسته است «مشی» است نک. (ملک: ۲۲ و ۱۵).

می‌توان دریافت که تصویر براساس استعاره‌سازی و جسم‌پنداری، قوت بیشتری دارد، زیرا علاوه بر حرکت، تجسیم نیز به آن اضافه شده و همین مسئله می‌تواند قوه خیال‌انگیزی مخاطب را بیش از پیش تحریک کند. گفتنی است قاعده استعاره‌سازی یکی از قوانین مصوب در زبان‌شناسی است. برخی از زبان‌شناسان شناختی بر این باورند که تمام تفکر انسان، استعاری و مبتنی بر جسم‌پنداری و استعاره‌هایی است که براساس تعامل و تجربه دنیای بیرون شکل می‌گیرد و به شکل طرح‌واره‌های انگاره‌ای مکان، حرکت نیرو و ... قابل درک و بررسی است. برخی نیز در تحلیل آن از «فضای ذهنی» یا «تلفیق فضاها» استفاده می‌کنند. بنابراین باید گفت یکی از اساسی‌ترین بحث در این‌جا استعاره‌سازی بر مبنای جسم‌پنداری (تجسیم) است زیرا بدون در نظر گرفتن این ویژگی‌ها نگاشت و منطبق کردن فضا و عناصر انتزاعی بر فضا و عناصر عینی و ملموس و نیز درک آن‌ها ناممکن است. این اساس تفکر انسان و زبان انسانی و ناگزیر است، حتی می‌توان گفت جز با این زبان نمی‌شود چیزی را به انسان فهماند.

مسئله مورد بحث دوم این است که جسم متحرک مورد نظر ما را در شمار اجسام متحرک سنگین است یا سبک؟ فهم این مطلب و توجه به آن از این‌روست که وزن جسم متحرک و بالتبع شدت و قوت ناشی از آن بر معنای القا شده از واژه تأثیر مستقیم دارد. برای نمونه مفهوم «پرتاب کردن» در هر دو واژه «قذف» مشترک است اما از آن‌جا که فعل قذف برای اجسام متحرک سنگین به کار می‌رود و به معنای «الرمی بقوة» است در نتیجه مفهوم پرتاب کردن در آن شدت می‌یابد تا آن‌جا که از آن با پرتاب شدید و قوی (نه پرتاب معمولی) یاد می‌شود. اکنون به بررسی فعل‌های حرکتی از این دست می‌پردازیم: جسم شایسته حرکت، جسم متحرک شایسته سکون (هر آن‌چه غیرمتحرک است: تجسیم)، جسم متحرک سنگین و جسم متحرک سبک.

ألقى

در عبارت ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾ (ممتحنه: ۱) شاهد معنای ذهنی «دوستی نگرفتن دشمنان خدا» هستیم که از طریق اسلوب خیال‌پردازی حسی، به صورتی ملموس و حسی تبدیل می‌شود. فعل «ألقى» به معنای «طرح‌الشیء» است (ابن منظور ۱۴۱۴: ماده ل ق ی) یعنی افکندن هر چیزی به جایی که انسان آن‌جا را به چشم خود ببیند (قرشی ۱۳۷۱: ج ۶، ۲۰۳)؛ و مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی آن حرکت، انتقال، قوت و سرعت است (محمدداود ۲۰۰۲: ۲۵۰). القای محبت در این‌جا به معنای اظهار آن است، بنابراین این واژه در اصل برای انداختن یکی شیء مادی و جسمانی به کار می‌رود؛ اما در

این‌جا برای امر معنوی «مودت و مهربانی» به کار رفته است؛ مودت و مهربانی خود را به درون دل‌های دشمنان تنفیذ کنید؛ گویا این امر معنوی همچون یک جسم مادی قابل انتقال و جابه‌جایی مادی است؛ از این‌رو از اسلوب «تجسیم» برای تحریک تخیل استفاده می‌شود. حرکت موجود در فعل «تلقون» نیز به تحریک قوه خیال کمک می‌کند، در این حالت انسان شخصی را تصور می‌کند که برای تعمیق دوستی خود با طرف مقابل، سعی در القای مودت و مهربانی خود در دل او دارد تا به این وسیله با شدت و قوت هرچه تمام‌تر در قلب او جا بگیرد. در آیه هفتم سوره ملک ﴿إِذَا الْقَوَا فِيهَا...﴾ تصویر افکندن دوزخیان را به آتش جهنم مشاهده می‌کنیم که همراه با قوت و شدت و در عین حال طی مسیر است. در این تصویر تجسیم نداریم اما حرکت ناشی از فعل ألقى به تنهایی سبب پویایی تصویر و القای دقیق مطلب می‌شود. همین معنا در آیه بعد نیز تکرار شده است: ﴿...كَلِمَا أَلْقَى فِيهَا فُجُوج...﴾ (ملک: ۸). با این تفاوت که ذکر واژه فوج در این‌جا حرکت پرتاب شدن دوزخیان به درون آتش را همراه با سایه‌هایی از ازدحام و آحیانا ترس و هیبت همراه می‌کند و این خود به زیبایی تصویر می‌افزاید. این فعل در آیه ﴿وَالْوَالِقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾ (قیامت: ۱۵) نیز برای مفهوم القا کردن و برخواندن چیزی بر کسی با حرف اضافه «علی» یا «إلی» نیز همراه می‌شود، نمونه آن آیه پنجم سوره مزمل است: ﴿إِنَّا سَنُقَلِّبُكَ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾. دادن جسمیت به «قول و سخن» و سپس حمل یکی از ویژگی‌های جسم یعنی سنگینی به آن قوت تصویر را چند برابر می‌کند.

قَذَف

﴿...وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ (حشر: ۲). در معنای «قذف» گفته شده: «الرمی بقوة» بنابراین این فعل از جمله فعل‌های انفجاری است که در نهم، پرتاب شدید به مسافتی دور همراه ضربه‌های محکم را نهفته دارد (فراهیدی ۱۴۱۰: ج ۵، ۱۳۶). در قرآن نیز شاهد این معنا هستیم: و یقذفون من کل جانب (صافات: ۸). وصف «سرعت» نیز بر این فعل حمل می‌شود: «و ناقة قذاف (شتر تندرو): و هی التي تتقدم من سرعتها و ترمی بنفسها أمام الإبل فی سیرها... والقذاف: سرعة السیر» (ابن منظور ۱۴۱۴: ج ۹، ۲۷۶). از ویژگی‌های دلالتی معنای این فعل می‌توان به بُعد و مسافت نیز اشاره کرد «منزل قذوف ... و بلدة قذوف بعیده» (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ج ۱، ۶۶۱). بنابراین مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی این فعل عبارتند از: حرکت، انتقال، سرعت و قوت (محمدداود ۲۰۰۲: ۲۴۳ و ۲۴۴). مفهوم «ترس» از جمله اموری است که قابلیت تحریک ندارد بلکه یک امر ذهنی

مجرد است اما در این جا به صورت یک شیء جسمانی در نظر گرفته شده که می تواند دل های افراد پرتاب شود و با ضربه ای محکم در آن جای گیرد. این معنا تنها از فعل «قذف» فهمیده می شود و اگر به جای آن از فعل «رمی» استفاده می شد، چنین مفهومی به ذهن القا نمی گشت، چنان که ذکر شد در این جا برای تحریک هرچه بیشتر قوه خیال از فعلی استفاده شده که در آن حرکت وجود دارد و می تواند معنای مورد نظر را که ایجاد ترسی بسیار شدید در دل های ایشان است، به صورت ملموس و زنده برای مخاطب ترسیم کند.

سوق

پیش بردن، به زور بردن، انتقال دادن و جابه جا کردن از جمله معانی این فعل است. بنابراین حرکت هایی روبه جلو دارد و نیازمند طی مسافتی مشخص است. در عین حال که سایه هایی از اجبار و کراهت نیز همراه دارد. در آیه ای ربک یومئذ المساق (قیامت: ۳۰) برای نمایش حالت درونی منکر معاد و قیامت از تصویری بسیار زنده و در عین حال تأمل برانگیز استفاده می شود. واژه «مساق» برگرفته از این فعل حرکتی به معنای مسیر و جریان است. در این جا می توان صحنه حرکت انسان ها در روز قیامت در مسیری که به خدا منتهی می شود را به خوبی لمس کرد. مسیری که برای چنین شخصی به صورت هل دادن و پیش راندن آن هم به زور و اکراه قابل تصور است.

دفع

این فعل به معنای دفع کردن، دور کردن و هل دادن است؛ بنابراین برای انجام آن طی مسافتی مشخص به همراه وارد ساختن نیرویی شدید نیاز است. آیه ﴿لِّلْكَافِرِينَ لَئِيسٌ لَهُ دَافِعٌ﴾ (معارج: ۲) ناظر به معنای ذهنی عذاب روز قیامت است که در آیه پیش از آن یاد کرده است. در این جا به این عذاب حتمی جسمیت می دهد طوری که می توان آن را هل داد یا از خود دور کرد. حال آن که منظور این است هیچ یک از منکران توان دفع این بلا و اجتناب از آن را ندارند. با استفاده از این واژه تصور حرکت هل دادن و دفع بالای الهی حقیقتاً زیبا و شگفت است.

سلک

در آیه ﴿لَنُفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾ (جن: ۱۷) برای بیان معنای ذهنی «عذاب الهی» که پدیده ای مجرد و ذهنی است از فعل سلک استفاده می شود. به این شکل که براساس ساختار زبان انسان برای عذاب که امری انتزاعی است از یک جسم مادی استفاده شده تا آن را به صورت ملموس جلوه دهد، طوری که کافران به درون آن داخل

می‌شوند: ﴿يَسْلُكُهُ عَذَاباً صَعَدًا يَعْنِي يُدْخِلُهُ عَذَاباً شَاقًّا يَلْعَلُوا الْمَعَذَّبَ وَيَغْلِبَهُ﴾ (فیض کاشانی ۱۴۱۶: ج ۵) ۲۳۶، بنابراین از طریق اسلوب تجسیم و فعل حرکتی سلک به معنای افکندن، قوه خیال مخاطب را تحریک می‌کند، گویا این عذاب بسیار سخت، هیئت و جسمی مادی است که در مکانی معین قرار گرفته و انسان‌های گنه‌کار را برای چشیدن عقوبت به درون آن می‌افکنند، او نیز پذیرای همه آن‌ها می‌شود. مشابه این معنا در آیه ۳۲ سوره حاقه ثم فی سلسله ذرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِالسُّكُوتِ وَ آیه ۴۲ سوره مدثر ما سلککم فی سقر نیز به چشم می‌خورد. در آیه ۲۷ سوره جن نیز شاهد استفاده از این فعل هستیم: ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾. این آیات نیز بیانگر «حفاظت پیامبر توسط تعدادی از نگهبانان» است (طباطبایی [بی‌تا]: ج ۲، ۳۳۳). همان‌طور که گفتیم فعل «سلک» به معنای داخل کردن و افکندن درون چیزی است. خداوند متعال از پیش‌رو و از پشت سر مراقبانی را که هر لحظه در کمین خطرات و بلاها هستند از هر سو «من بین یدیه و من خلفه» بر پیامبر خود داخل می‌کند. حال آن که در واقع این‌ها تنها مأمور به حفظ و نگهبانی از وجود مقدس ایشان هستند.

مسک

در آیه دهم سوره ممتحنه ﴿...وَلَا تَمْسُكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ...﴾ برای بیان معنای ذهنی «حمایت نکردن از کافران» از فعل حرکتی موضعی «مسک» به معنای چنگ زدن محکم به چیزی، پیوستن و چسبیدن استفاده می‌شود که در ذات خود شدت و قوت دارد. در این آیه به مفهوم «حفاظت از کافران» جسمیت داده، گویا جسمی مادی است که قابلیت چنگ زدن و گرفتن دارد. بنابراین معنای دقیقی به ذهن تداعی می‌شود و آن این که شما گروه مؤمنان نباید در حمایت از کافران سرسختی به خرج دهید مثل آن که به شدت آن‌ها را گرفته‌اید و از خطرها حفظ کنید، هرگز نباید این‌طور باشید. در آیه دوم سوره طلاق نیز ﴿فَإِذَا بَلَغَ الْأُمُوتُ مَعْرُوفًا...﴾ به مناسبت بحث از عده طلاق حکمی را بیان کرده که می‌تواند تا پیش از عمل به این حکم به نوعی معنای ذهنی «نگهداری از زنان مطلقه» باشد. تفاوت این مورد با مورد پیشین در این است که در این‌جا فعل امسک در مورد انسان به کار رفته اما در مورد پیشین ناظر به یک مفهوم بود. تصویر در آن‌جا همراه حرکت و تجسیم بود اما در این‌جا تنها حرکت است. بنابراین تصویر در مورد نخست قوت و گویایی بیشتری نسبت به تصویر دوم دارد. درباره این فعل در آیات پیش صحبت کردیم. در آیه ﴿أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يَمْسُكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ...﴾ (ملک: ۱۹) دوباره شاهد کاربرد این فعل برای پرندگان هستیم.

صحنه تصویری أخذ و نگاه داشتن پرندگان توسط خداوند رحمان آن هم به شدت و قوت، حرکتی است تخیلی و در حقیقت کنایه از حفظ و نگهداری آن‌ها و جلوگیری از سقوطشان است؛ اما به جای کاربرد این الفاظ برای تحریک تخیل و زنده کردن تصویر از فعل حرکتی اُسک استفاده می‌کند.

رمی

در آیه ۳۲ سورهٔ مرسلات تصویر هولناک دیگری از آتش به نمایش درمی‌آید ﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ﴾، تصویر آتش جهنم در حالی که شرر و شعله‌ها و زبانه‌های آتش آن که هر کدام در ضخامت، پهنا و عظمت همچون قصری است، با شدت و قوت به این سو و آن سو پرتاب می‌شود. واقعاً صحنه‌ای شگفت و در عین حال بسیار هولناک است. برای ایجاد یک تصویر زنده و متحرک در همین یک آیه کوتاه از چند اسلوب استفاده می‌شود. یکی فعل حرکتی در فعل «رمی» که به معنای پرتاب کردن است این معنا خود به خود به صحنهٔ تصویری، حرکت و حیات می‌دهد. حرکتی که مستقیم و رو به جلو است. دیگری اسلوب تشخیص است که آتش جهنم را مانند انسانی فرض کرده که می‌تواند زبانه‌ها و شعله‌های خود را بیفکند و دیگری اسلوب تشبیه است که برای ملموس کردن صحنه، شعله‌ها را به قصر که نماد عظمت، بزرگی و سختی است تشبیه می‌کند.

رجف

در آیه چهاردهم سورهٔ مزمل ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾ یکی از صحنه‌های هولناک روز قیامت به تصویر کشیده شده که هول و ترس آن بر طبیعت جلوه‌گر می‌شود. از نابودی کوه‌ها با تصویر جمع شدن رمل و ریگ‌های لغزنده روی هم یاد می‌کند. در این جا برای زمین و کوه‌ها که به خودی خود ساکن هستند و قابلیت تحرک ندارند، حرکت‌هایی را فرض می‌کند؛ حرکت لرزش زمین و تبدیل به خاک شدن کوه‌ها. «رجف» از جمله افعال حرکتی به معنای حرکت شیء و تکان و جنبش بسیار شدید آن است (این منظور ۱۴۱۴: ج ۹، ۱۱۳). مهم‌ترین ویژگی‌های دلالتی این فعل حرکت، موضعی بودن، قوت و شدت و ارتباط با احساساتی همچون ترس و خوف شدید است (محمدداود ۲۰۰۲: ۳۹۲). «کَثِبَ» در اصل به معنای جمع و «کَثِيبٌ» به معنای تلّ شنی است که در مکانی ریخته و جمع شده باشد. «مهیل» نیز تلّ شنی است که اگر از پایین آن را حرکت دهند، قلعه‌اش سرازیر می‌شود و می‌ریزد (طریحی ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۵۶). بنابراین معنای آیه این است که در روز قیامت زمین و کوه‌ها به شدت تمام می‌لرزد و کوه‌ها همچون تپه‌ای لغزنده می‌شوند (قرشی ۱۳۷۱: ج ۶، ۹۱). عنصر

«حرکت» در تمام اجزای این تصویر کاملاً ملموس است؛ حرکت و لرزش پی در پی و بسیار شدید و هولناک زمین و کوه‌ها و نیز حرکت جاری شدن کوه‌ها همچون ریگ‌های شن و ماسه، قوه تخیل را به شدت تحریک می‌کند تا منظره این روز مهیب را به طور زنده در ذهن خود حاضر بسازد.

فور

این فعل به معنای جوشیدن، غلغل کردن، کف کردن و فوران کردن است. بنابراین حرکت‌هایی موضعی دارد که نیاز به طی مسافت یا مکانی خاص ندارند. در آیه ﴿وَإِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمْعُوا شَهيقاً وَ هِي تَفور﴾ (ملک: ۷) به جهنم که شیئی ساکن است و جسم نیست هر دو ویژگی را می‌دهد. گویا جهنم جسمی است که حرکت‌هایی از قبیل جوشیدن و فوان کردن دارد. با این توصیف می‌توان ترس و هیبت مدنظر آیه را به خوبی لمس کرد. انسان‌های جهنمی با شدت بسیار که نشان‌دهنده نهایت بی‌احترامی نسبت به آنها است در حالتی به درون دوزخ افکنده می‌شوند که خود جهنم در بدترین وضعیت مورد تصور است، همچون دیگی جوشان که هیچ کس توان نزدیک شدن به آن را ندارد چه رسد به داخل شدن در آن. این معانی از فعل‌های حرکتی آیه همراه ویژگی‌های آنها فهمیده می‌شود.

طغی

در آیه ﴿إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ...﴾ (حاقه: ۱۱) شاهد طغیان آب دریا هستیم که تصویر این صحنه زنده به کمک فعل حرکتی طغیان کردن ایجاد می‌شود. همچنین این فعل سایه‌هایی از ارتفاع و بلندی، ترس و هیبت و شدت و خروج را به همراه دارد. بنابراین در صورت کاربرد فعلی دیگر به جای این فعل چنین حرکت‌هایی در ذهن مخاطب قابل ترسیم نبود. فعل‌های حرکتی نفخ، أخذ و قطع نیز با شدت و قوت همراه هستند. نگاهی به کاربردهای مختلف آن‌ها در آیات مختلف حقیقت این مطلب را اثبات می‌کند.^۱

نتیجه‌گیری

۱. نفخ (حاقه: ۱۳)، أخذ (حاقه: ۴۴-۴۷) این آیات صحنه متحرکی است که سایه‌هایی را از ورای معنای تقریری خود به ذهن القا می‌کند؛ سایه‌های خوف و ترس، همراه با حیات و حرکت. در این آیات حرکت گرفت پیامبر (ص) از دست راست و قطع رگ گردن او را شاهد هستیم. (لاخذنا منه باليمين...); حرکتی قوی، خشونت‌آمیز، ترسناک و در عین حال زنده و ملموس. که از ورای آن قدرت عظیم الهی و در مقابل عجز مخلوق بشری قابل فهم است (سیدقطب ۱۴۱۲: ۳۶۸۹، (مزمل: ۱۶) و (حاقه: ۳۰).

در پایان انتظار می‌رود ذهن خواننده محترم معطوف این مسئله باشد که با کاربرد فعل‌های حرکتی در تصاویر هنری تا چه اندازه می‌توان به نوع حرکت انجام شده در فعل، جزئیات آن، جهت آن، ویژگی‌های معنایی آن و سایر موارد از این دست در نهایت ظرافت و زیبایی پی برد؟ و به این شکل تصویری کاملاً زنده و پویا خلق کرد و در برابر دیدان مشتاق مخاطب به نمایش درآورد و تصویر را از جذابیت، تأثیرگذاری و دوام هرچه بیشتر آکنده کرد. بررسی‌های انجام شده در طول تحقیق در تأیید فرضیه‌های مطرح شده است. باتوجه به فرضیه نخست عنصر حرکت در قرآن کریم منحصر به نوع خاصی نیست، بلکه تنوع ساختاری متعدد دارد. گفتیم انواع مختلفی از حرکت از جمله قوی، ضعیف، سریع، کند، دورانی، چپ و راست و ... وجود دارند که بیانگر تعدد ساختار در کلام الهی در تمام جنبه‌های بیانی قرآن و در این‌جا به طور ویژه در ارتباط با حرکت است. در بحث مقایسه افعال حرکتی با هم در آیات مکی و مدنی براساس قواعد ادبی و هنری و هدف از آن که در فرضیه دوم و سوم اشاره کردیم، آن‌چه بسیار جالب توجه است و یکی از جنبه‌های هماهنگی کامل متن قرآن با اهداف نزول آیات را اثبات می‌کند، کاربرد افعال حرکتی بسیار قوی، شدید، سریع، هیجانی و دارای اضطراب و همچنین قاعده جسم‌پنداری (تجسیم) و تشخیص در آیات مکی است. برای نمونه در میان آیات مکی در ۴۸ مورد شاهد استفاده از فعل‌های حرکتی قوی، سریع، هیجانی و ... هستیم، حال آن‌که این تعداد در آیات مدنی تنها ۵ مورد است. بیشترین فعل‌های به کار رفته در این آیات افعالی همچون جاء آتی، قدم، آخر، رجوع، نفیض، انزل، ولی، حمل، نشر، هاجر و ... است. در مقابل آیات مکی که از فعل‌های مور، خسف، انطلق، دفع، ألقى، فر، زلق، قذف، رمی، رجف، فور، مسک، سلک و ... به تعداد استفاده می‌شود. همچنین در بخش فرضیه‌ها گفتیم بین آیات مکی شاهد بخش وسیع‌تری از کاربرد قاعده تجسیم استعاره‌سازی هستیم؛ طوری که در آیات مکی ۴۱ بار و در آیات مدنی تقریباً به تعداد نصف از این قاعده استفاده شده است. در آیات مکی به طور معمول فعل‌های حرکتی مقرون با تجسیم یا تشخیص هستند و افعالی که در قالب ساختاری جز این آمده‌اند بسیار اندک هستند. از این‌رو می‌بینیم که بهشت، دوزخ، لذائذ و آلام اخروی که فاقد بعد مادی و غیر فیزیکی هستند تنها برای تأثیرگذاری بیشتر و ایفای معنا به انسانی که در قید مادی محصور است در قالب فعل حرکتی تصویر می‌شوند. دلیل دیگر این مطلب نیز واضح است؛ در مقطع زمانی نزول آیات مکی هنوز مخاطب قرآن رشد نیافته و هدف از برنامه‌های هدایتی قرآن در وهله نخست تأثیرگذاری آنی و سریع است، و این جز با لحنی کوبنده، استوار و مصور محقق نمی‌شود و بی‌شک ذکر سخن در قالب تصاویری با فعل‌های حرکتی نام برده و مقرون به صنایع ادبی تشخیص و جسم‌پنداری (تجسیم) این هدف را به خوبی محقق می‌سازد و این خود در راستای هدف غایی یعنی تأثیرگذاری بیشتر است؛

زیرا تحریک تخیل به وسیله تجسیم و تشخیص، مفهوم ارائه شده را ملموس و در برابر ذهن مخاطب به صورت زنده حاضر می‌کند. اما مخاطب مدنی در حال گذر از پوست به مغز است و مطالب با توجه به مباحث اجتماعی مطرح شده در زمان او و در محیطی استقرار یافته مطرح می‌شود. به عقیده نگارنده این نکته از جمله موارد بسیار شگفت قرآن در حیطه اعجاز بیانی است و خواننده این متن زیبا را توجهی صدچندان به الهی و آسمانی بودن آن می‌دهد.

منابع و مأخذ

- ابراهیمی، علی، (۱۴۲۵)، *امثل البیان فی تفسیر القرآن*، ج اول، سوریه، دمشق، موسسه البلاغ، دارسلونی.
- ابن کثیر، محمد، (۱۴۱۲)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالمعرفة.
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، ج ۳، بیروت، دارصادر.
- خالدی، صلاح عبدالفتاح، (۱۴۰۹)، *نظریة التصوير الفنی عند سیدقطب*، ج ۲، جدة، السعودية، دارالمنارة للنشر والتوزیع.
- دهمان، احمد علی، (۱۹۸۶)، *الصورة البلاغیة عند عبدالقاهر الجرجانی منهجاً و تطبیقاً*، ج اول، دمشق، سوریه، نشر طلاستار.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، *المفردات فی غریب القرآن*، ج اول، دمشق، بیروت، دارالعلم، الدارالشامیة.
- راغب، عبدالسلام أحمد، (۱۴۲۴)، *وظيفة الصورة الفنية فی القرآن الکریم*، ج ۲، حلب، فصلت للدراسات والترجمة والنشر.
- زمخشری، محمود، (۱۴۰۷)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتاب العربی.
- سعید، سید محمود، (۲۰۰۵)، *حوارات الیوم الآخر فی القرآن و السنة*، نیل، قاهرة، المكتب المصری.
- سیدقطب، (۱۴۱۲)، *فی ظلال القرآن*، بیروت، قاهره، دارالشروق.
- _____، (۱۴۱۵)، *التصویر الفنی فی القرآن*، بی جا، دارالشروق.
- _____، (۱۹۹۸)، *قصص القرآن فی ظلال القرآن*، ج اول، بیروت، المزروعنة، دارالیوسف.
- _____، *التقد الادبی*.
- طباطبایی، محمد حسین، بی تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، موسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المرشفة.
- طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، ج ۳، تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰)، *کتاب العین*، ج ۲، قم، انتشارات هجرت.

- فيض كاشاني، محسن، (١٤١٦)، تفسير الصافي، تحقيق: حسين الأعلمي، ج ٢، تهران، مكتبة الصدر.
- قرشي، علي أكبر، (١٣٧١)، قاموس قرآن، ج ٣، تهران، دارالكتب الإسلامية.
- قضاة، احمد مصطفى علي، (١٤٠٨)، الشريعة الإسلامية والفنون التصوير الموسيقي الغناء التمثيل، ج اول، بيروت، عمان، دارالجيل، دارعمار.
- محمد داود، د. محمد، (٢٠٠٢)، الدلالة والحركة دراسة لأفعال الحركة في العربية المعاصرة في إطار المناهج الحديثة، القاهرة، دارغريب.
- مصطفوي، حسن، (١٣٦٠)، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب.
- موسوي همداني، محمد باقر، (١٣٧٤)، ترجمه تفسير الميزان، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- الميداني، عبدالرحمن حسن جنكة، (١٤١٢)، امثال القرآن و صور من ادبه الرفيع، ج ٢، دمشق، سورية، دارالقلم.
- وحيديان كاميار، تقى، باييز و زمستان (١٣٧١)، مجلة زبان شناسي، سال نهم شماره دوم، انتشارات مركز نشر دانشگاهي.
- ياسوف، احمد، (١٤٢٧)، دراسات فنية في القرآن الكريم، دمشق، سورية، دار المكتبي.
- Johnson. Mark, (1987), the body in the mind, Chicago and London, the university of Chicago press.
- Booij. Geert, (2005). the grammer of words, Michigan, oxfoed linguistics.